

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تراث الشيخ الطوسي
في فقه القضا با ترجمه فارسي



تدوين و ترجمه:
حميد نيك فكر
مهدي رحيمي

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: نیک‌فکر، حمید، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: تراث‌الشیخ‌الطوسی فی فقه‌القضا با ترجمه فارسی / مؤلف [صحيح: گردآورنده و مترجم] حمید نیک‌فکر، مهدی رحیمی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۹ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۲۷-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: زبان: فارسی - عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر از منابع مختلف گردآوری و ترجمه شده است.
موضوع	: قضاوت (فقه) Judgment (Islamic law)* فقه جعفری -- رساله عملیه .Islamic law, Jafari -- Handbooks, manuals, etc*
شناسه افزوده	: رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -
رده بندی کنگره	: BP۱۹۵/۱
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۷۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۰۴۱۳۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

نام کتاب	: تراث‌الشیخ‌الطوسی فی فقه‌القضا با ترجمه فارسی
ناشر	: چتر دانش
تدوین و ترجمه	: حمید نیک‌فکر- مهدی رحیمی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۲۷-۶
قیمت	: ۱۷۵۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمینیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه‌ی حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

مقدمه.....	٥.....
شیخ طوسی.....	٦.....
کتاب «المبسوط فی فقه الإمامیة».....	٧.....
کتاب آداب القضاء.....	٧.....
أفضل فی جواز القضاء و بعض أحكامه [.....	٧.....
أما كيفية البحث.....	٧٢.....
فصل فی کتاب قاضی الی قاضی.....	١٢٠.....
أدلیل جوازه و دلیل رده [.....	١٢٠.....
فصل فی ذکر القاسم.....	١٤٩.....
[شرح مقاسم خیبر و عنایم بدر].....	١٤٩.....
[فی شرح صفات القاسم].....	١٥١.....
فصل فیما علی القاضی فی الخصوم و الشهود.....	١٩٤.....
[القضاء علی الغائب].....	٢٢٨.....
شهادة الزور معصية كبيرة من أعظم الكبائر.....	٢٣٥.....
کتاب "الخلافي".....	٢٥٥.....
کتاب آداب القضاء.....	٢٥٥.....
کتاب "النهاية فی مجرد الفقه والفتاوى".....	٣٠٨.....
کتاب القضاء و الأحكام.....	٣٠٨.....
باب آداب القضاء و ما يجب أن يكون القاضي عليه من الأحوال.....	٣٠٨.....
باب سماع البينات و كيفية الحكم بها و أحكام القرعة.....	٣١٨.....
باب كيفية الاستخلاف.....	٣٢٤.....
باب جامع فی القضايا و الأحكام.....	٣٢٨.....

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا خَاتَمِهِمْ وَ أَفْضَلِهِمْ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ

کتاب حاضر از مجموعه کتاب‌هایی است که مشتمل‌اند بر ترجمه و توضیح باب القضاء از کتب فقهای امامیه از قرن چهارم هجری تا ابتدای قرن یازدهم.

ترجمه‌ای که اکنون در اختیار شماست، دارای امتیازاتی است که آن را از سایر شروح و ترجمه‌ها تالیف شده در این باب متمایز می‌سازد. این امتیازات عبارتند از:

۱. ترجمه‌ای روان، همراه با توضیحات تکمیلی و مثال‌هایی که در داخل قلاب‌ها "[]" ارائه شده است تا مراد مولفان به بهترین شکل ممکن، واضح گردد.

۲. متن ترجمه فارسی، مورد ویراست ادبی قرار گرفته و اشتباهات املائی، دستوری و ساختاری به حداقل ممکن، کاهش یافته است.

۳. در برخی موارد، از مطابقت کامل و تحت اللفظی ترجمه فارسی با متن اصلی عربی اجتناب شده به ترتیبی که ترجمه فارسی با تقدیم و تأخیر از عبارت عربی آورده شده، تا مراد مولفان، بهتر، واضح شود.

از تمامی دانش پژوهان گرامی استدعا می‌نماییم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارندگان انتقال دهند تا در صورت لزوم در چاپ‌های بعدی اشکالات و ایرادات احتمالی مرتفع گشته و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه بیش از گذشته برای مخاطبان فراهم شود.

پست الکترونیکی: a2sahid@yahoo.com

شیخ طوسی

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)، معروف به «شیخ طوسی» و «شیخ الطائفه» از فقیهان، محدثان و عالمان بزرگ شیعی در قرن چهارم هجری در طوس به دنیا آمده است. وی نویسنده دو کتاب التهذیب و الاستبصار از کتاب‌های چهارگانه حدیثی شیعه است.

آثار

کتاب شیخ را می‌توان در ذیل چند دسته بندی ذکر نمود که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: حدیث مانند الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار. رجال مانند رجال طوسی. کلام و امامت مانند تلخیص الشافی؛ الغیبه. فقه مانند المبسوط فی الفقه. اصول فقه مانند العُدّة فی أصول الفقه. دعا و عبادات مانند مصباح المتهدّج. تفسیر مانند التبیان فی تفسیر القرآن.

اساتید و شاگردان

برخی از مهمترین اساتید وی عبارتند از: شیخ مفید، سید مرتضی، حسین بن عبیدالله غضائری، محمد بن احمد بن ابی الفوارس، احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز (معروف به ابن حاشر و ابن عبدون) و محمد بن احمد بن شاذان.

شیخ طوسی بعد از درگذشت استادش سید مرتضی به سال ۴۳۶ ق پیشوای یگانه عالم تشیع گردید.

عده زیادی به عنوان شاگرد شیخ طوسی ذکر شده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی، حسن بن مهدی سلیقی، حسن بن عبدالواحد عین زربی، ابوالحسن لولوی، ابوعلی طوسی (فرزند شیخ طوسی)

وفات

در تاریخ وفات شیخ طوسی اختلاف دارند. در این باره تواریخ متعددی نقل شده که عبارتند از: «۴۵۸ ق» تا «۴۶۱ ق»، «۴۶۵»، و «۴۶۶ ق». بیشتر مصادر و معتبرترین آن‌ها، «۴۶۰ ق» را ذکر کرده‌اند.

کتاب «المبسوط فی فقه الإمامیة»^۱

کتاب آداب القضا

[فصل فی جواز القضا و بعض احکامه]

۱. القضا جائز بین المسلمین، و ربما كان واجبا، فإن لم يكن واجبا كان مستحبا قال الله تبارك و تعالی «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»^۲ و قال «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما»^۳ و قال تعالی «و داود و سلیمان اذ یحکمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفست فیہ عنم القوم و کنا لِحکمهم شاهدین»^۴ و قال تعالی «و ان احکم بینهم بما انزل الله»^۵ و قال تعالی «فان جاؤک فاحکم بینهم أو اعرض عنهم»^۶.

کتاب مبسوط

آداب قضاوت

فصلی در جواز قضاوت و بعضی از احکام آن

۱. قضاوت بین مسلمین جایز است و چه بسا واجب باشد. و اگر واجب هم نباشد مستحب است. خدای تبارک و تعالی در قرآن فرموده: «ای داوود. ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن» و فرموده: «به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند. و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملا تسلیم باشند.» و فرموده: «و داوود و سلیمان را [به یاد بیاور] هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان بی‌چوپان قوم، شبانگاه در آن چریده [و آن را تباه کرده] بودند، داوری می‌کردند؛ و ما بر حکم آنان شاهد بودیم» و فرموده: «و در میان آن‌ها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن» و فرموده: «پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا [اگر صلاح دانستی] آن‌ها را به حال خود رها کن.»

۱. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، مصحح: سید محمد تقی کشفی، المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، سوم، تهران، ۱۳۸۷ ه.ق.

۲. ص: ۲۶.

۳. النساء: ۶۵.

۴. الانبیاء: ۷۸.

۵. المائدة: ۴۹.

۶. المائدة: ۴۲.

۲. وَ قَدْ دَمَّ اللَّهُ مِنْ دُعَايِ إِلَى الْحُكْمِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَقَالَ «وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»^۱ وَ مَدَحَ قَوْمًا دُعُوا إِلَيْهِ فَأَجَابُوا فَقَالَ «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲ وَ قَالَ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۳.

۳. وَ رَوَى عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى الْيَمَنِ قَاضِيًا وَ بَعَثَ عَلِيٌّ عليه السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَاضِيًا إِلَى الْبَصْرَةِ، وَ رَوَى ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ قَالَ لِأَنَّ أَجْلِسَ يَوْمًا قَاضِيًا بَيْنَ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.



۲. و گاهی کسی را که به قضاوت دعوت شود اما از آن روی گرداند، نکوهش کرده و فرموده: «و هنگامی که از آنان دعوت شود که بسوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند» و گروهی را به سوی داوری دعوت شوند و آنان اجابت کنند را مدح کرده و فرموده: «سخن مؤمنان، هنگامی که بسوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و این‌ها همان رستگاران واقعی هستند.» و فرموده: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید. و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

۳. و روایت شده از علی عليه السلام فرمودند: «رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا به عنوان قاضی به یمن روانه فرمود.» و علی عليه السلام عبدالله ابن عباس را به عنوان قاضی به بصره فرستاد. و ابن مسعود روایت کرده که حضرت می‌فرمود اگر یک روز بنشینم و بین مردم قضاوت کنم، نزد من از عبادت یک سال خوشایندتر است.

۱. النور: ۴۸.

۲. النور: ۵۱.

۳. النساء: ۵۸.

۴. وَعَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ إِلَّا أَبَا قَلَابَةَ فَإِنَّهُ طَلِبَ لِلْقَضَاءِ فَلَحِقَ بِالشَّامِ، وَ أَقَامَ زَمَانًا ثُمَّ جَاءَ فَلَقِيَهُ
 أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِيُّ وَقَالَ لَهُ: لَوْ أَنَّكَ وَلَّيْتَ الْقَضَاءَ وَ عَدَلْتَ بَيْنَ النَّاسِ رَجَوْتُ لَكَ فِي ذَلِكَ أَجْرًا
 فَقَالَ يَا أَيُّوبُ السَّابِحِ إِذَا وَقَعَ فِي الْبَحْرِ كَمْ عَسَى أَنْ يُسَبِّحَ

۵. إِلَّا أَنْ أَبَا قَلَابَةَ رَجُلٌ مِنَ التَّابِعِينَ لَا يَقْدَحُ خِلَافَهُ فِي إِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ وَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُمْ أَجْمَعُوا
 وَ لَا يَمْنَعُ أَنْ يَكُونَ امْتِنَاعُهُ كَانَ لِأَجْلِ أَنَّهُ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ
 وَ لَمْ يَكُنْ فَقِيهًا.



۴. و اجماع فقهای شیعه بر جواز قضاوت است؛ مگر جناب ابو قلابه که برای قضاوت فراخوانده شد، اما او به شام رفت و مدت زمانی گذشت سپس بازگشت، پس ایوب سجستانی او را ملاقات کرد و به او گفت: اگر متصدی قضاوت می‌شدی و بین مردم به عدالت حکم می‌کردی، من در این کار برای تو امید اجر و پاداش داشتم. اما ابو قلابه پاسخ داد: ای ایوب اسب تیزرو وقتی در دریا بیفتد چقدر امید است که شنا کند. ۵. اما این مخالفت ابو قلابه [مضر به اجماع فقها نیست] چون او مردی از تابعین است [برخلاف صحابه که پیامبر ﷺ را حضورا درک کردند] و مخالفت او به اجماع فقها ضرری نمی‌زند و ما روشن و واضح کردیم که فقها [بر جواز قضاوت] اجماع دارند و بعید نیست امتناع ابوقلابه از این جهت بوده که او ناتوانی خود را در این امر احساس کرده؛ چرا که او از اصحاب حدیث است و فقیه نیست.

۶. وَ هُوَ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ إِذَا قَامَ بِهِ قَوْمٌ سَقَطَ عَنِ الْبَاقِينَ فَإِنْ أَطْبَقَ أَهْلُ بَدَدٍ عَلَى تَرْكِهِ وَ امْتَنَعُوا مِنْهُ، فَقَدْ خَرَجُوا وَ أَثَمُوا، وَ كَانَ لِلْإِمَامِ قِتَالُهُمْ عَلَيْهِ، لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُفَدِّسُ أُمَّةً لَيْسَ فِيهِمْ مَنْ يَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ حَقَّهُ، وَ لِأَنَّهُ مِنَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.

۷. فَإِنْ وَجَدَ الْإِمَامُ ثَقَّةً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَرْضَاهُ لِلْقَضَاءِ وَ هُنَاكَ مِثْلُهُ اسْتَحَبَّ لَهُ أَنْ يُطِيعَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ قَالَ قَوْمٌ: لِلْإِمَامِ إِجْبَارُهُ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ يَدْعُوهُ إِلَى طَاعَتِهِ، وَ قَالَ آخَرُونَ لَيْسَ لَهُ إِجْبَارُهُ وَ هُوَ الْأَقْوَى عِنْدِي لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ إِنَّا لَا نَجْبِرُ عَلَى الْقَضَاءِ أَحَدًا وَ قَدْ رَوَى كِرَاهَةَ تَوَلِّي الْقَضَاءِ وَ الْإِمْتِنَاعِ لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ مَنْ وَلِيَ الْقَضَاءَ فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سِكِّينٍ.



۶ و قضاوت از واجبات کفایی است؛ هنگامی که آن را برپا دارند از بقیه مسلمین ساقط است و اگر همه اهل یک شهر بر ترک آن متفق شوند و مانع از قضاوت [صحیح و عادلانه] شوند، از دین خارج شده‌اند و گنهکارند و بر امام مسلمین واجب است به خاطر ترک این واجب با ایشان بجنگد، به دلیل این روایت از پیامبر اکرم ﷺ که فرمودند: «خداوند امتی را که در بین آن‌ها کسی نباشد که حق ضعیف را بگیرد تمجید و تقدیس نکرده است» و به این دلیل که قضاوت از جمله امر به معروف و نهی از منکر است.

۷. پس اگر امام مسلمین از بین اهل علم، شخص مورد اعتمادی را که به قضاوتش رضایت و اعتماد دارد یافت و در عین حال شخص دیگری همانند او وجود داشت، بر آن شخص [که امام او را انتخاب کرده] مستحب است که از امام اطاعت کند. و اگر اطاعت نکند، گروهی از فقها گفته‌اند، امام می‌تواند او را بر این کار اجبار کند، چرا که امام او را به طاعت فراخوانده؛ و گروه دیگری از فقها گفته‌اند: امام حق اجبار کردن او را ندارد. و این نظر دوم نزد من قوی‌تر است به دلیل حدیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «ما هیچ کس را برای قضاوت کردن مجبور نمی‌کنیم» و حتی کراهت بر عهده گرفتن قضاوت و امتناع از آن هم روایت شده است به دلیل حدیثی که از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: «هر کسی قضاوت را بر عهده بگیرد پس همانا بدون چاقو ذبح شده است».

۸. وَ رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَنْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الذَّبْحُ؟ قَالَ: نَارُ جَهَنَّمَ.

۹. وَ رَوَى عَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يُؤْتَى بِالْقَاضِيِ الْعَدْلِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمِنْ شِدَّةِ مَا يَلْقَاهُ مِنَ الْحِسَابِ يَوَدُّ أَنْ لَمْ يَكُنْ قَضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ.

۱۰. وَ الْوَجْهُ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْقَضَاءِ وَيَقْضِي بِالْحَقِّ فَهُوَ مُثَابٌّ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ لَكِنَّهُ لَا يَقْضِي بِالْحَقِّ أَوْ كَانَ جَاهِلًا لَمْ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَلِيَهُ وَ كَانَ مَأْتُومًا فِيهِ، لِمَا رَوَى ابْنُ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَانِ فِي النَّارِ، فَأَمَّا الَّذِي فِي الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ وَ عَدَلَ، وَ رَجُلٌ عَرَفَ فَحَكَمَ فَجَارَ فَذَاكَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَذَاكَ فِي النَّارِ.



۸. و ابن عباس روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس به عنوان قاضی قرار داده شوند همانا بدون چاقو ذبح شده است. گفته شد یا رسول الله ذبح چیست؟ فرمودند: آتش جهنم».

۹. و از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «قاضی عادل را روز قیامت می آورند اما از شدت حسابکشی که دیده است آرزو می کرد ای کاش بین دو نفر در یک دانه خرما قضاوت نمی کرد».

۱۰. و کلام صحیح در جمع بین این دو دسته روایت این است که هر کسی در قضاوت از اهل علم باشد و به حق داوری کند، اجر داده می شود. و کسی که از اهل علم باشد اما به حق داوری نکند و یا جاهل باشد [و از اهل علم نباشد]، بر او جایز نیست که آنان را بر عهده بگیرد و چنین شخصی در کاری که بر عهده گرفته است خطا کار است. به دلیل حدیثی که ابن بریده از پدرش از نبی مکرم اسلام ﷺ روایت کرده که فرمودند: «قاضیان سه دسته اند یک گروه در بهشت و دو گروه در آتش اند، کسی که به بهشت می رود، مردی است که حق را بشناسد و به عدالت هم حکم کند؛ اما مردی که حق را بشناسد و به ظلم حکم کند، در آتش است، و مردی که بین مردم از روی جهل و نادانی به قضاوت نشسته و حکم می دهد، او هم در آتش است».

۱۱. وَ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا جَلَسَ الْقَاضِي لِلْحُكْمِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَيْنِ يُسَدِّدَانِهِ فَإِنْ عَدَلَ أَقَامَا وَإِنْ جَارَ عَرَجَا وَ تَرَكَاهُ. وَ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ طَلَبَ الْقَضَاءَ حَتَّى يَنَالَهُ فَإِنْ غَلَبَ عَدْلُهُ جَوْرُهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَإِنْ غَلَبَ جَوْرُهُ عَدْلُهُ فَلَهُ النَّارُ. وَ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْحَاكِمِ مَا لَمْ يَجْرُ، فَإِذَا جَارَ بَرِيءٌ مِنْهُ وَ لَزِمَهُ الشَّيْطَانُ.

۱۲. وَ النَّاسُ فِي الْقَضَاءِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرَبٍ: مَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ يَحْرَمُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ يَجُوزُ لَهُ.

فَأَمَّا مَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَلِيَهُ فَكُلُّ مَنْ تَعَيَّنَ ذَلِكَ فِيهِ وَ جَبَّ عَلَيْهِ أَنْ يَلِيَهُ وَ هُوَ إِذَا كَانَ ثِقَّةً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ لَا يَجِدُ الْإِمَامَ غَيْرَهُ، فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُؤَلِّيَهُ، وَ عَلَيْهِ أَنْ يَلِيَ ذَلِكَ.



۱۱. و از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «وقتی قاضی برای حکم دادن بنشیند خداوند دو فرشته را می‌فرستد تا او را ارشاد و تایید کنند، پس اگر به عدل حکم کرد، آندو ملک می‌ایستند [و او را رها نمی‌کنند] و اگر ظلم کرد، او را رها می‌کنند [و از او منصرف می‌شوند]». و از ایشان روایت شده است که فرمودند: «هر کسی قضاوت را طلب کند تا این که به آن دست یابد، پس اگر عدلش بر ظلمش غلبه کرد، اهل بهشت است و اگر ظلم بر عدلش غلبه کند، آتش برای او است». و از ایشان روایت شده است که فرمود: «تا وقتی حاکم و قاضی، ظلم نکرده، خدا با اوست اما اگر به ظلم، حکم کرد، خداوند از او تبری و دوری می‌کند و شیطان همنشین اوست».

۱۲. و مردم در امر قضاوت بر سه دسته‌اند: کسی که قضاوت بر او واجب شده و کسی که قضاوت بر او حرام است و کسی که بر او جایز است.

اما کسی که بر او واجب است تا آن را بر عهده بگیرد، پس هر کسی که قضاوت بر او متعین شود [و کس دیگری نباشد که متولی قضاوت گردد]، بر او واجب است که آن را بر عهده بگیرد و چنین شخصی، اگر اهل علم و مورد اطمینان باشد و امام شخص دیگری به غیر از او نیابد، بر امام واجب است که او را متصدی آن کند و بر او واجب است که آن را بر عهده بگیرد.

۱۳. فَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ الْإِمَامُ بِهِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَ الْإِمَامَ فَيَعْرِفَهُ نَفْسَهُ لِيُؤَلِّيَهُ الْقَضَاءَ لِأَنَّ الْقَضَاءَ مِنْ فَرَائِضِ الْكِفَايَاتِ كَالصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ وَتَكْفِينِهِ وَدَفْنِهِ، وَإِذَا مَاتَ مَيِّتٌ وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدٌ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَأَنْ يُكْفِنَهُ وَيَدْفِنَهُ وَلِأَنَّهُ مِنَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مَنْ يَقُومُ بِهِ إِلَّا وَاحِدٌ تَعَيَّنَ ذَلِكَ عَلَيْهِ.

۱۴. وَأَمَّا مَنْ يَحْرُمُ عَلَيْهِ أَنْ يَلِيَ الْقَضَاءَ فَإِنْ يَكُونُ جَاهِلًا ثَقَّةً كَانَ أَوْ غَيْرَ ثَقَّةً أَوْ يَكُونُ فَاسِقًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِذَا كَانَ ثَقَّةً جَازَ أَنْ يَلِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَسْتَفْتَى وَيَقْضِي، وَالْأَوَّلُ مَذْهَبُنَا لِقَوْلِهِ عليه السلام رَجُلٌ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَذَاكَ فِي النَّارِ.



۱۳. و اگر امام علیه السلام او را نمی شناسد، واجب است به نزد امام بیاید و خود را معرفی کند [بشناساند] تا او را بر امر قضا متولی کند چرا که قضاوت از واجبات کفائی است مثل نماز بر میت و کفن کردن و دفن کردن میت مسلمان. پس اگر میت مسلمانی مرد و آنجا کسی نبود که بر او نماز بخواند مگر یک نفر، بر آن یک نفر، واجب عینی می شود که بر میت نماز بخواند و او را کفن کند و دفن کند. و به این دلیل که قضاوت از جمله امر به معروف و نهی از منکر است پس اگر آنجا کسی نباشد که آن را برپا دارد مگر یک نفر، آن تکلیف بر او، واجب عینی است.

۱۴. اما کسی که براو حرام است که قضاوت را برعهده بگیرد: اینکه کسی جاهل باشد، خواه مورد اعتماد باشد یا نباشد. و یا کسی که فاسق باشد اگر چه از اهل علم باشد، و بعضی از فقها گفته اند: اگر مورد اعتماد باشد جایز است که آن را بر عهده بگیرد و اگر از اهل علم نیست [از فقها و مجتهدین] استفتاء می کند و قضاوت می کند اما نظر اول مطابق مذهب ما است به خاطر آن روایت که فرمود: «مردی که بین مردم از روی جهل قضاوت می کند، در آتش است».

۱۵. وَ مَنْ يَجُوزُ لَهُ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ مِثْلُ أَنْ يَكُونَ فِي الْمَكَانِ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْفِقْهِ وَالْعِلْمِ فَهَهُنَا لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَلِيَ الْقَضَاءَ، فَإِنْ دَعَا الْإِمَامُ وَاحِدًا مِنْهُمْ إِلَيْهِ، قَالَ بَعْضُهُمْ يَجِبُ عَلَيْهِ، وَقَالَ آخَرُونَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ، وَ هُوَ الصَّحِيحُ.

۱۶. فَعَلَى هَذَا هَلْ يُسْتَحَبُّ لَهُ أَمْ لَا؟ لَمْ يَخُلْ مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ كِفَايَةٌ أَوْ لَا كِفَايَةَ لَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ اسْتَحَبَّ لَهُ أَنْ يَلِيَهُ لِأَنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُطِيعًا لِلَّهِ فِي النَّظَرِ بَيْنَ النَّاسِ، وَ سَيَكُونُ لَهُ فِي مَقَابَلَةِ عَمَلِهِ رِزْقٌ يَكْفِيهِ، وَإِذَا لَمْ يَلِ الْقَضَاءَ طَلَبَ الْكِفَايَةَ مِنَ الْمُبَاحِ مِنَ تِجَارَةٍ وَ غَيْرِهَا فَكَانَ حُصُولُ الرِّزْقِ لَهُ فِي طَاعَةِ أَوْلَى مِنْ حُصُولِهِ مِنْ مِبَاحٍ.



۱۵. و کسی که قضاوت بر او جایز است و بر او حرام نیست: مثل اینکه در یک مکانی گروهی از اهل فقه و علم باشند پس در آنجا هر یک از آنها می‌توانند قضاوت را برعهده بگیرند و اگر امام علیه السلام یکی از آن اهل علم را برای قضاوت فرا بخواند، گروهی از فقها گفته‌اند بر او واجب است و گروهی دیگر گفته‌اند بر او واجب نمی‌شود، و این نظر دوم صحیح است [فقط بر او جایز است اما واجب نیست].

۱۶. بنابراین نظر دوم آیا بر او مستحب است یا نه؟ از دو حال خارج نیست یا درآمد مکفی دارند و یا درآمد مکفی ندارد؛ پس اگر درآمد مکفی ندارد، مستحب است که آن را برعهده بگیرد؛ چرا که اگر چنین کاری کند، در رسیدگی به کار مردم، مطیع خداوند خواهد بود و در مقابل عملش درآمد خوبی هم دارد. و اگر قضاوت را برعهده نگیرد، درآمد را از راه‌های مباح دیگری مثل تجارت و غیره طلب می‌کند، پس به دست آوردن درآمد در کاری که طاعت است، بهتر است از کاری که فقط مباح و جایز است [اما طاعت خداوند نیست].

۱۷. وَإِنْ كَانَتْ لَهُ كِفَايَةٌ لَمْ يَخُلْ مِنْ أَحَدٍ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا أَوْ حَامِلَ الذِّكْرِ، فَإِنْ كَانَ مَشْهُورًا بِالْعِلْمِ مَعْرُوفًا يَقْصِدُهُ النَّاسُ يَسْتَفْتُونَهُ وَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ، فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ لَا يَلِيَ الْقَضَاءَ لِأَنَّ التَّدْرِيْسَ وَالتَّعْلِيمَ طَاعَةٌ وَعِبَادَةٌ مَعَ السَّلَامَةِ وَالأَمْنِ مِنَ الْعُرْرِ، وَ الْقَضَاءُ وَإِنْ كَانَ طَاعَةً فَإِنَّهُ فِي عُرْرِ لِقَوْلِهِ ﷺ: مَنْ وَلِيَ الْقَضَاءَ فَقَدْ ذُبِحَ بِعَيْرِ سَكِّينٍ، فَكَانَتْ السَّلَامَةُ أَسْلَمَ لِدِينِهِ وَأَمَانَتِهِ.

۱۸. فَأَمَّا إِنْ كَانَ حَامِلَ الذِّكْرِ لَا يَعْرِفُ عِلْمَهُ وَ لَا يُعَلِّمُ فَضْلَهُ وَ لَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِعِلْمِهِ، فَالْمُسْتَحَبُّ أَنْ يَلِيَهُ لِيَدُلَّ عَلَى نَفْسِهِ، وَيُظْهَرَ فَضْلَهُ، وَيَنْتَفِعَ النَّاسُ بِعِلْمِهِ، حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمُ الْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَبْذُلَ الْمَالَ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى يُظْهَرَ وَيُعْرَفَ وَيُعَلِّمَ فَضْلَهُ وَيَنْتَفِعَ، وَ الْأَوَّلُ أَصَحُّ لِأَنَّ بَدْلَ الْمَالِ عَلَى ذَلِكَ لَا يَجُوزُ، وَ لَا لِلْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَ عَلَى ذَلِكَ عَوَضًا.



۱۷. و اگر درآمد مکفی دارد از دو حال خارج نیست: یا مشهور [به اهل علم] است و یا گمنام و ناشناخته است، پس اگر مشهور به علم است و شناخته شده است و مردم قصد آهنگ او را می‌کنند و از او سوال می‌پرسند و یاد می‌گیرند، پس مستحب است که قضاوت را برعهده نگیرد چرا که خود تدریس و تعلیم، طاعت و عبادت است که مصون از هلاکت و خطر است. اما قضاوت اگرچه طاعت است اما همراه با خطر و ضرر است؛ به خاطر این حدیث معصوم ﷺ فرمودند: «هر کسی که قضاوت را بر عهده بگیرد بدون چاقو زبح شده است»، پس مصون ماندن [از خطر و هلاکت] برای دینش و امانتش بهتر است.

۱۸. اما اگر ناشناخته و گمنام است و علمش شناخته نیست و فضلش را کسی نمی‌داند و مردم از علمش بهره نمی‌برند، پس مستحب است که قضاوت را بر عهده بگیرد تا مردم را به خود جلب کند و فضلش را آشکار سازد و مردم از علمش بهره برند، تا جایی که بعضی از فقها گفته‌اند بر او مستحب است که به خاطر این کار، پول خرج کند تا مشهور شود و شناخته شود و فضلش دانسته شود و از او بهره برده شود، اما نظر اول صحیح‌تر است، چرا که پول خرج کردن برای این کار، جایز نیست و بر امام هم جایز نیست به خاطر این کار [سپردن مسئولیت قضاوت به کسی] از آن شخص، هزینه دریافت کند.

۱۹. وَأَمَّا مَنْ يَحِلُّ لَهُ أَخْذُ الرِّزْقِ عَلَيْهِ وَمَنْ لَا يَحِلُّ: فَجُمَلَتْهُ أَنَّ الْقَاضِيَ لَا يَخْلُو مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ
إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَمَّنْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ أَوْ لَمْ يَتَّعَيَّنْ عَلَيْهِ، وَهُوَ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ،

۲۰. فَإِنْ كَانَ مَمَّنْ يَجُوزُ لَهُ الْقَضَاءُ وَلَمْ يَتَّعَيَّنْ عَلَيْهِ لَمْ يَحِلَّ مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ
كِفَايَةٌ أَوْ لَا كِفَايَةَ لَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ جَازَ لَهُ أَخْذُ الرِّزْقِ وَإِنْ كَانَتْ لَهُ كِفَايَةٌ فَالْمُسْتَحَبُّ أَنْ
لَا يَأْخُذَ فَإِنْ أَخَذَ جَازَ وَ لَمْ يَحْرَمْ عَلَيْهِ، بَلْ كَانَ مَبَاحًا وَ جَوَازَ إِعْطَاءِ الرِّزْقِ لِلْقَضَاءِ إِجْمَاعًا: وَ لِأَنَّ
بَيَّتَ الْمَالِ لِلْمَصَالِحِ، وَ هَذَا مِنْهَا بَلْ أَكْثَرُهَا حَاجَةٌ إِلَيْهِ، لِمَا فِيهِ مِنْ قَطْعِ الْخُصُومَاتِ، وَ اسْتِيفَاءِ
الْحُقُوقِ، وَ نُصْرَةِ الْمَظْلُومِ وَ مَنَعِ الظَّالِمِ.



۱۹. اما گرفتن مزد و حقوق به خاطر قضاوت برای چه کسی حلال است و برای چه کسی حلال نیست؟
به طور کلی قاضی از دو حال خارج نیست: یا از کسانی است که قضاوت بر او واجب عینی شده [بر او
معین شده است] یا بر او معین نشده است؛ که همان قسم اول و آخر از انواع مردم نسبت به قضاوت است.
[مردم نسبت به قضاوت سه دسته‌اند یا قضاوت بر آن‌ها واجب است و یا بر آن‌ها حرام است و یا بر آن‌ها
جایز است اما واجب نیست].

۲۰. پس اگر از کسانی است که قضاوت بر او جایز است اما بر او واجب عینی نشده است از دو حال خارج
نیست: یا درآمد مکفی دارد و یا ندارد؛ پس اگر درآمد مکفی ندارد، جایز است که از بیت‌المال حقوق و خرجی
بگیرد. و اگر درآمد مکفی دارد پس مستحب است که مزد نگیرد، اگرچه اگر بگیرد، جایز است و بر او حرام
نیست، بلکه مباح است و جایز بودن اعطاء حقوق و خرجی از بیت‌المال برای قضاوت، مورد اتفاق و اجماع
فقها است؛ چرا که بیت‌المال برای مصالح مسلمین است. قضاوت هم از مصالح مسلمین است، بلکه حاجت
به آن از دیگر مصالح بیشتر است به خاطر اینکه با قضاوت، خصومت‌ها و درگیری‌ها پایان می‌پذیرد و حق
الناس استیفا می‌شود و مظلوم در برابر ظالم یاری می‌شود و جلوی ظالم گرفته می‌شود.

۲۱. هَذَا إِذَا لَمْ يَتَّعَيْنَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ فَأَمَّا إِنْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ لَمْ يَحُلَّ مِنْ أَحَدٍ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ كِفَايَةٌ أَوْ لَا كِفَايَةَ لَهُ، فَإِنْ كَانَتْ لَهُ كِفَايَةٌ حَرَّمَ عَلَيْهِ أَخْذَ الرِّزْقِ لِأَنَّهُ يُؤَدِّي فَرَضًا قَدْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ، وَمَنْ أَدَّى فَرَضًا لَمْ يَحُلَّ لَهُ أَخْذَ الرِّزْقِ عَلَيْهِ مَعَ الْإِسْتِغْنَاءِ عَنْهُ

۲۲. وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ حَلَّ ذَلِكَ لَهُ لِأَنَّ عَلَيْهِ فَرَضَ النَّفَقَةِ عَلَى عِيَالِهِ وَ فَرَضًا آخَرَ وَ هُوَ الْقَضَاءُ وَ إِذَا أَخَذَ الرِّزْقَ جَمَعَ بَيْنَ الْفَرَضَيْنِ، لِأَنَّ الرِّزْقَ يَقُومُ مَقَامَ الْكَسْبِ، فَكَانَ الْجَمْعُ بَيْنَ الْفَرَضَيْنِ أَوْلَى مِنْ إِسْقَاطِ أَحَدِهِمَا هَذَا عِنْدَنَا وَ عِنْدَهُمْ.



۲۱. این حکم در صورتی است که قضاوت بر شخص متعین [واجب عینی] نشده باشد. اما اگر قضاوت بر کسی متعین شود، باز از دو حال خارج نیست یا درآمد مکفی دارد یا ندارد، اگر درآمد مکفی دارد، بر او حرام است از بیت‌المال خرجی بگیرد؛ چرا که او یک تکلیف واجبی که بر او متعین شده را ادا کرده است و بر کسی که تکلیف واجبی را ادا کند، جایز نیست که به خاطر آن، مزد و حقوق بگیرد در حالی که نیاز به آن هم ندارد. ۲۲. و اگر درآمد مکفی ندارد، گرفتن مزد [از بیت‌المال] برای او حلال است چرا که دو تکلیف واجب، یکی دادن نفقه خانواده و دیگری قضاوت برعهده او آمده و هنگامی که [از بیت‌المال]، حقوق بگیرد، بین این دو تکلیف واجب، جمع کرده است و از عهده هر دو بر آمده است چرا که روزی خوردن [از بیت‌المال]، جایگزین کسب و کار است. پس جمع بین دو واجب بهتر از ترک یکی از آنهاست، این حکم نزد ما و آنها یکسان است.

۲۳. وَ حُكْمُ الشَّهَادَةِ فِي اخْتِذِ الْجُعْلِ عَلَيْهَا عِنْدَنَا لَا يَجُوزُ بِحَالٍ، وَ قَالُوا لَا يَخْلُو الشَّاهِدُ مِنْ أَحَدٍ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ تَعَيَّنَتْ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ تَتَّعَيَنَّ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ الْأَدَاءُ وَ التَّحْمُلُ نُظِرَتْ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ جَازَ لَهُ، وَإِنْ كَانَتْ لَهُ كِفَايَةٌ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ لَا يَفْعَلَ، وَإِنْ فَعَلَ جَازَ.

۲۴. وَإِنْ كَانَ قَدْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ الْأَدَاءُ وَ التَّحْمُلُ نُظِرَتْ، فَإِنْ كَانَتْ لَهُ كِفَايَةٌ لَمْ يَجُزْ لَهُ الْأَخْذُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ جَازَ لَهُ الْأَخْذُ، كَالْقَضَاءِ سِوَاءً، وَ هَكَذَا قَالُوا فِي الْإِمَامَةِ الْعُظْمَى وَ الْأَدَانِ وَ الْإِقَامَةِ، يُؤْخَذُ الرِّزْقَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا يَكُونُ أَجْرَةً لِأَنَّهُ عَمَلٌ لَا يَفْعَلُهُ عَنِ الْغَيْرِ، وَإِذَا فَعَلَهُ عَنْ نَفْسِهِ عَادَ نَفْعُهُ إِلَى الْغَيْرِ وَعِنْدَنَا أَنْ جَمِيعَ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ اخْتِذُ الْجُعْلِ عَلَيْهِ، فَإِنْ كَانَ الشَّاهِدُ أَوْ الْمُؤَدَّنُ أَوْ الْمُقِيمُ مُحْتَاجًا جُعِلَ لَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ سَهْمٌ مِنَ الْمَصَالِحِ، فَأَمَّا الْإِمَامَةُ الْعُظْمَى فَلَهَا أَشْيَاءٌ تَخَصُّهَا مِنَ الْأَنْفَالِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، فَلَا حَاجَةَ مَعَ ذَلِكَ إِلَى اخْتِذِ الرِّزْقِ عَلَيْهِ.



۲۳. اما شهادت دادن در اینکه گرفتن مزد به خاطر آن [جایز است یا نه] از نظر ما شیعیان، در هیچ حالتی جایز نیست و فقها گفته‌اند شاهد از دو حالت خارج نیست: یا بر او واجب عینی شده است یا واجب عینی [متعین] نشده است. اگر ادای شهادت و تحمل شهادت بر او واجب عینی نشده است، بررسی می‌شود، یا درآمد مکفی ندارد، پس گرفتن مزد برای شهادت، بر او جایز است و اگر درآمد مکفی دارد؛ پس مستحب است که شهادت ندهد و اگر شهادت بدهد جایز است [و حرام نیست].

۲۴. و اگر تحمل شهادت و اداء شهادت بر او واجب عینی شود، بررسی می‌شود؛ پس اگر درآمد مکفی دارد، بر او جایز نیست که [از بیت المال] مزد بگیرد، و اگر درآمد ندارد، بر او جایز است که بگیرد؛ همانند قضاوت است، فرقی نمی‌کند. و در مورد امامت مسلمین [ولی فقیه] اذان گفتن و اقامه نماز جماعت همین حکم را فرموده‌اند که از بیت‌المال حقوق می‌گیرد اما اجرت کارشان نیست؛ چراکه این عمل، کاری است که از جانب دیگری انجام نمی‌دهد و وقتی از جانب خودش انجام می‌دهد، نفعش به دیگران هم می‌رسد. اما در نظر ما در همه این موارد جایز نیست که از بیت المال، حقوق و مزد بگیرد، و اگر شاهد یا مؤذن یا امام جماعت، محتاج باشند، از بیت‌المال برای او سهمی قرار داده می‌شود و اما امامت عظمی، از انفال و غیر انفال چیزهایی دارد که مخصوص خودش است؛ پس با وجود آن نیازی ندارد که از بیت‌المال حقوق بگیرد.

۲۵. إِذَا عَلِمَ الْإِمَامُ أَنَّ بَلَدًا مِنَ الْبِلَادِ لَا قَاضِيَ لَهُ لَزِمَهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهِ، رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ عَلِيًّا ﷺ إِلَى الْيَمَنِ وَبَعَثَ عَلِيٌّ ﷺ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الْبَصْرَةِ قَاضِيًا وَعَلَيْهِ إِجْمَاعٌ.

۲۶. فَإِذَا ثَبَتَ هَذَا نَظَرْتُ فَإِنْ كَانَ الْإِمَامُ يَعْرِفُ مَنْ يَصْلُحُ لَهُ وَلَاهَ ذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ يَعْرِفْ اسْتَدْعَى أَهْلَ الْعِلْمِ وَتَنَاطَرُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاحْتَبَرَهُمْ فَإِذَا عَرَفَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بَعَثَ بِهِ إِلَى جِيرَانِ بَيْتِهِ وَمَسْجِدِهِ وَجِيرَانِ سُوقِهِ وَمَنْ يَعْرِفُهُ، فَيَبْحَثُ عَنْ عَدَالَتِهِ كَمَا يَبْحَثُ الْحَاكِمُ عَنْ عَدَالَةِ الشُّهُودِ، فَإِذَا حَصَلَ عِنْدَهُ أَنَّ مِنْ أَهْلِ الْقَضَاءِ وَلَاهَ وَكَتَبَ لَهُ كِتَابًا يَعْهَدُ إِلَيْهِ فِيهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فِي نَفْسِهِ وَفِي نَظَرِهِ لَهُ، وَيَأْمُرُهُ أَنْ يَتَأَمَّلَ أَحْوَالَ الشُّهُودِ وَيَتَعَاهَدَ الْأَطْفَالَ وَالْوُقُوفَ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَلِيهِ الْقَضَاءُ.



۲۵. اگر امام مسلمین بداند که شهری از بلاد مسلمین قاضی ندارد، بر او لازم است که کسی را به آنجا بفرستد، روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ، علی ﷺ را به یمن فرستاده و علی ﷺ ابن عباس را به عنوان قاضی به بصره فرستاد و اجماع فقها بر این حکم است.

۲۶. پس اگر چنین امری ثابت شده [که شهری قاضی ندارد]، امام بررسی می کند پس اگر امام کسی را که صلاحیت آن را داشته باشد بشناسد، او را متولی آن می کند، و اگر چنین شخصی را نشناسد، از اهل علم دعوت می کند که در مقابلش بحث و مناظره کند و آن‌ها را می‌سنجد، پس اگر کسی را که اهل علم است شناخت، کسی را به سوی همسایه‌های خانه‌اش و مسجدش و همسایه‌های بازار [محل کسبش] و هر کسی که او را بشناسد، می‌فرستد و از عدالت او پرس و جو می‌کند، همانطور که حاکم شرعی، عدالت شهود را بررسی می‌کند، پس اگر مطمئن شد که او صلاحیت قاضی شدن دارد، او را به این کار می‌گمارد و حکم و نامه‌ای برای او می‌نویسد و از او نسبت به تقوای الهی و اطاعت از خودش پیمان می‌گیرد و نظرش را نسبت به او می‌نویسد و او را امر می‌کند که صلاحیت شهود را بررسی کند و درباره اطفال [کودکان بی‌سرپرست] و موقوفات و سایر اموری که قضات بر عهده می‌گیرند با او پیمان می‌بندد.

۲۷. فَإِذَا كَتَبَ لَهُ وَوَلَّاهُ لَمْ يَخْلُ الْبَلَدَ الَّذِي وَوَلَّاهُ مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ بَعِيداً أَوْ قَرِيباً فَإِنْ كَانَ بَعِيداً مُنْقَطِعاً لَا يَكَادُ يَسْتَفِيضُ الْخَبْرُ بِالْوَلَاةِ أَحْضَرَ الْإِمَامَ شَاهِدَيْنِ وَأَشْهَدَهُمَا عَلَى نَفْسِهِ بِتَوَلِّيَّتِهِ، وَبِمَا عَهَدَهُ إِلَيْهِ عَلَيْهِمَا، فَإِنْ كَانَ الْقَارِيُّ هُوَ الْإِمَامُ لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَى مُطَالَعَتِهِمَا، وَإِنْ كَانَ الْقَارِيُّ غَيْرَهُ فَلَا بُدَّ أَنْ يَنْظُرَا فِيهِ وَيَقُولُ الْإِمَامُ قَدْ عَهَدْتُ بِذَلِكَ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَبْعَثُ بِالْحَاكِمِ وَمَعَهُ الشَّاهِدَانِ إِلَى بَلَدِ الْوَلَايَةِ لِيَشْهَدَا بِذَلِكَ لِلْحَاكِمِ عِنْدَ أَهْلِهِ، لَا يَثْبُتُ وَلَا يَتَّبَعُ إِلَّا بِذَلِكَ.



۲۷. پس هنگامی که چنین حکمی برای او نوشت و او را متولی انجام کرد، آن شهری که او را متولی آن کرده است از دو حال خارج نیست، یا دور است یا نزدیک؛ پس اگر آن شهر دور بود و [از دسترس] خارج بود و اخبار [آن شهر] درباره قاضیان [و مسئولین] پیوسته نمی‌رسید، امام دو شاهد را احضار می‌کند و آن‌ها را شاهد می‌گیرد که خودش این قاضی را منصوب کرده است و حکم قضاوت، برای او تنفیذ کرده است؛ پس اگر خواننده حکم، خود امام باشد، لازم نیست آن دو شاهد هم حکم را بخوانند و اگر خواننده حکم، کسی غیر از امام است باید آن را ببینند و امام بگوید من چنین پیمانی با این قاضی بسته‌ام [و چنین حکمی صادر کرده‌ام] سپس امام، قاضی را همراه با دو شاهد به آن شهری که او را متولی کرده است می‌فرستد تا آن دو شاهد در نزد اهل شهر نسبت به آن حکم برای قاضی، شهادت دهند، و ولایت قاضی ثابت نمی‌شود مگر با این حکم.

۲۸. وَ إِنْ كَانَ الْبَلَدُ قَرِيبًا مِنْ بَلَدِ الْإِمَامِ كَالْبَصْرَةِ وَ الْكُوفَةِ وَ وَاسِطٍ وَ الْمَوْصِلِ مِنْ بَعْدَادٍ، وَ مَا كَانَ فِي مَعْنَاهَا بِحَيْثُ تَتَسَوَّاتُرُ الْأَخْبَارُ إِلَيْهِ بِالتَّوَلِيَّةِ، قَالَ قَوْمٌ اقْتَصَرَ عَلَيْهِ وَ يُثْبِتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ كَالنَّسَبِ وَ الْمَوْتِ وَ الْمَلِكِ الْمَطْلُوقِ وَ قَالَ آخَرُونَ لَا يُثْبِتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ كَالْبَلَدِ الْبَعِيدِ وَ الَّذِي أَقْوَلُهُ أَنَّ الْإِسْتِفَاضَةَ إِنْ بَلَغَتْ إِلَى حَدٍّ يُوجِبُ الْعِلْمَ، فَإِنَّهُ يُثْبِتُ الْوَلَايَةَ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ لَمْ يُثْبِتْ.

۲۹. وَ أَصْلُ هَذِهِ ثَلَاثُ مَسَائِلٍ اخْتَلَفُوا فِيهَا: النُّكَاحُ، وَ الْوَقْفُ، وَ الْعِتْقُ فَالْكُلُّ عَلَى هَذَيْنِ الْوَجْهَيْنِ قَالَ قَوْمٌ تُثْبِتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ، وَ قَالَ آخَرُونَ لَا تُثْبِتُ، وَ يَقْوَى فِي نَفْسِي فِي هَذِهِ الْمَسَائِلِ أَنَّهَا تُثْبِتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ، وَ عَلَيْهِ تَدُلُّ أَخْبَارُنَا.



۲۸. و اگر آن شهر نسبت به شهر امام نزدیک بود؛ مثل بصره و کوفه و واسط و موصل نسبت به بغداد و شهرهایی از این قبیل به طوری که خبر ولایت قاضی به صورت تواتر [که احتمال کذب در آن نیست] به آن شهر می‌رسد، گروهی از فقها گفته‌اند: امام به همان اکتفا می‌کند و ولایت قاضی با همان اخبار مستفیض [اخباری که راویان آن بیش از سه نفر باشند] ثابت می‌گردد، مثل نسب‌ها و مرگ و ملکیت غلامان [که با اخبار مستفیض ثابت می‌گردد]. و گروه دیگری از فقها گفته‌اند: همانند شهرهای دور با اخبار مستفیض [ولایت قاضی] ثابت نمی‌شود. و آنچه که من می‌گویم این است که اخبار مستفیض اگر به حدی برسد که برای انسان علم و یقین حاصل می‌شود، ولایت قاضی با آن ثابت می‌شود و اگر به آن حد نرسد، ولایت ثابت نمی‌شود.

۲۹. و عمده مسائلی که در آن نسبت به استفاضه اخبار اختلاف است، سه مسئله است: نکاح [و ازدواج]، وقف و آزادی [بردگان]، در همه این مسائل همان دو نظر وجود دارد: گروهی از فقها می‌گویند با استفاضه اثبات می‌گردد و گروهی می‌گویند اثبات نمی‌شود. و آنچه در نظر من در مورد این مسائل قوی است این است که آن‌ها با استفاضه اثبات می‌شوند و روایات ما هم بر این مطلب دلالت دارند.

۳۰. فَإِذَا تَبَّتْ هَذَا وَارَادَ الْمَسِيرَ إِلَى بَلَدٍ وَوَلَايَتِهِ، فَإِنَّهُ يَطْلُبُ مِنْ أَهْلِ وَوَلَايَتِهِ فِي هَذَا الْمَكَانِ مَنْ يَسْأَلُهُ عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ حَالِ بَلَدِ وَوَلَايَتِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فِي طَرِيقِهِ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ آخَرَ ذَلِكَ حَتَّى يُسْأَلَ عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي بَلَدِ وَوَلَايَتِهِ.

۳۱. فَإِذَا دَخَلَ الْبَلَدَ نَزَلَ فِي وَسْطِهِ دُونَ طَرَفِهِ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ لِلتَّسْوِيَةِ بَيْنَ أَهْلِهِ فِي قَصْدِهِ كَمَا يُقَالُ فِي الْخَطِيبِ يَقْبَلُ بِوَجْهِهِ قَصْدَ وَجْهِهِ، وَلَا يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا لِأَنَّهُ أَقْرَبُ إِلَى التَّسْوِيَةِ بَيْنَهُمْ، ۳۲. فَإِذَا حَصَلَ فِي بَلَدِ الْوَلَايَةِ نَادَى فِيهِ وَأَعْلَمَ أَهْلَهُ بِقُدُومِهِ فَإِنْ كَانَ كَبِيرًا نَادَى حَتَّى يَعْلَمَ كُلُّ أَحَدٍ، وَإِنْ كَانَ صَغِيرًا يَنْتَشِرُ خَبْرُهُ فِي يَوْمٍ لَمْ يَزِدْ عَلَى يَوْمٍ.



۳۰. پس اگر ولایت قاضی برای اهل شهر ثابت شد و قاضی خواست به سمت شهری که والی شده است روانه گردد؛ پس آن قاضی یکی از کسانی که اهل آن مکان باشد را طلب می‌کند تا از او درباره مسائلی که از خصوصیات و احوال اهل آن شهری که متولی آن شده است، سوال کند، پس اگر چنین شخصی پیدا نکرد، در بین راه [او را طلب کند] پس اگر در بین راه هم چنین شخصی پیدا نکرد، سفر خود را به تأخیر می‌اندازد تا درباره چیزهایی که در مورد شهر مورد ولایتش نیاز دارد پرس و جو کند.

۳۱. پس هنگامی که داخل شهر شد در وسط آن شهر جلوس می‌کند، نه در گوشه‌های شهر؛ چرا که این کار نسبت به برابری همه اهل شهر در مقابل او [به عدالت] نزدیک‌تر است چنانچه درباره خطیب گفته شده با تمام صورت [رو به مردم] کند و به راست و چپ توجه نکند؛ چرا که این کار نسبت به برابری و عدالت بین آن‌ها نزدیک‌تر است.

۳۲. پس هنگامی که نزول قاضی در شهر ولایتش حاصل شد، در آن شهر اعلام می‌کنند و اهل شهر را نسبت به آمدن قاضی باخبر می‌کنند؛ پس اگر شهر بزرگی بود آنقدر ندا می‌کنند [اعلام عمومی می‌کنند] که هر کسی با خبر شود و اگر شهر کوچکی است که خبرش یک روزه پخش می‌شود، بیش از یک روز اعلان نمی‌کنند.

۳۳. وَإِنْ كَانَتْ قَرْيَةٌ يَعْرِفُ أَهْلُهَا مِنْ سَاعَتِهِ اسْتَعْنَى عَنِ النَّدَاءِ وَالنِّدَاءِ أَنْ يَقُولَ إِلَّا إِنْ فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ قَدْ أَتَى قَاضِيًا فَاجْتَمَعُوا لِقِرَاءَةِ عَهْدِهِ يَوْمَ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا، فَإِنْ حَضَرُوا قَرَأَ الْعَهْدَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ لِيُدَبَّرَ أَمْرَ الْقَضَاءِ مِنْ بَعْدُ، وَأَوَّلُ مَا يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ فِيهِ سَنَدُكُرُّهُ فِيمَا بَعْدُ.

۳۴. وَإِذَا أَرَادَ الْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ فَالْمُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْضِيَ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ مِثْلَ رَحْبَةٍ أَوْ فِضَاءٍ لِيَصِلَ كُلُّ ذِي حَاجَةٍ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ مَزَاحِمَةٍ، فَيَكُونُ أَرْفَقَ بِهِمْ، وَيَسْتَحَبُّ أَنْ يَكُونَ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ إِلَى الْمَسَاوَاةِ بَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ نَزَلَ فِي طَرْفِ الْبَلَدِ أَوْ قَضَى فِي بَيْتِهِ أَوْ مَوْضِعٍ ضَيِّقٍ جَازٍ.

۳۵. وَرَوَتْ أُمُّ سَلَمَةَ قَالَتْ اخْتَصَمَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي مَوَارِيثَ فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا فِي بَيْتِي.



۳۳. و اگر روستایی است که اهلیش در یک ساعت با خبر می‌شوند، لازم به ندای عمومی نیست، ندای عمومی به این است که بگویند: آگاه باشید فلانی پسر فلانی به عنوان قاضی شهر آمده است؛ پس ای اهل شهر جمع شوید تا حکم قضاوتش در فلان روز و فلان ساعت خوانده شود، و هنگامی که همه حاضر شدند، حکم قضاوت قاضی برای آن‌ها خوانده می‌شود و بعد از آن قاضی به منزلش [محل نزول و اجلاس] می‌رود تا زین پس، به تدبیر در امر قضاوت بپردازد و اول چیزی که باید مورد بررسی قرار دهد، در ادامه مطلب ذکر خواهیم کرد.

۳۴. و هنگامی که قاضی خواست که بین مردم قضاوت کند، مستحب است که در مکان آشکاری برای مردم مثل میدان یا جای وسیع بنشیند تا هر کسی که حاجتی دارد بدون هیچ مزاحمتی به او دسترسی پیدا داشته باشد. این کار به نفع آنان خواهد بود و مستحب است که [محل قضاوت] در وسط شهر باشد، چراکه این به عدالت و مساوات بین مردم نزدیک‌تر است و اگر در یک گوشه شهر ساکن شود و یا در خانه‌اش قضاوت کند و یا در یک مکان تنگ قضاوت کند، جایز است اگرچه بهتر است در چنین مکان‌هایی نباشد.

۳۵. و ام سلمه [همسر پیامبر ﷺ] روایت کرده است که دو نفر از انصار در مورد ارث و میراث با هم اختلاف پیدا کردند پس از رسول خدا ﷺ بین آن‌ها در خانه من قضاوت فرمود.

۳۶. وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ فِي مَجْلِسِ حُكْمِهِ كُلُّ أَحَدٍ وَلَا يَتَّخِذُ حَاجِبًا يَحْجُبُ النَّاسَ عَنِ الْوُصُولِ إِلَيْهِ، بَلَى إِنْ كَانَ لَهُ حَاجِبٌ لِعَيْرِ هَذَا الْيَوْمِ جَازَ، رَوَى أَبُو مَرْيَمَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَاحْتَجَبَ دُونَ حَاجَتِهِمْ وَ فَاقْتَهَبَهُمُ احْتَجَبَ اللَّهُ دُونَ حَاجَتِهِ وَ فَاقْتَهَبَهُ وَ فَقَرَهُ.

۳۷. وَأَمَّا الْحُكْمُ فِي الْمَسَاجِدِ فَقَدْ كَرِهَهُ قَوْمٌ إِذَا قَصَدَ الْجُلُوسَ فِيهِ لِلْحُكْمِ، فَإِنْ كَانَ جَالِسًا وَانْفَقَتْ حُكُومُهُ جَازَ أَنْ يُفْضَى بَيْنَهُمَا، سَوَاءً كَانَ الْمَسْجِدُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لِمَا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَمِعَ رَجُلًا يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَا وَجَدْتَهَا إِنَّمَا بُنِيَتْ الْمَسَاجِدُ لِذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ.

۳۸. وَ رَوَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ جَبُّوا الْمَسَاجِدَ صَبِيَانِكُمْ وَ مَجَانِينِكُمْ وَ خُصُومَاتِكُمْ وَ الْحُكُومَةَ، وَ هَذَا مُوْجُودٌ فِي أَحَادِيثِنَا أَيْضًا مِثْلُهُ.



۳۶. مستحب است که در مجلس حکمیت و داوری، هر کسی [بدون واسطه و حاجب] به او دسترسی داشته باشد و نگهبان و حاجب که مردم را از دسترسی به او منع می کنند، برای خودش نگیرد، بلکه اگر برای غیر روز داوری، نگهبان و حاجب داشته باشد جایز است. ابومریم صحابی رسول خدا ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمودند: کسی که چیزی از کارهای مردم را بر عهده بگیرد [مسئول باشد] و نیازها و حاجت آن‌ها را امضا نکند [از اینکه آن‌ها را به حضور بپذیرد، امتناع کند] و از عرضه شکایاتشان جلوگیری کند و خواسته‌های آنان را برآورده نکند، خداوند هم حاجات و شکایات و خواسته‌های دینی و دنیوی او را برآورده نمی کند.

۳۷. اما در مورد داوری در مساجد: گروهی از فقها این که قاضی برای داوری در مسجد بنشیند را مکروه دانستند، اما اگر در مسجد نشسته باشد و خصومت و داوری اتفاق بیفتد [بدون قصد و برنامه قبلی]، جایز است که بین طرفین دعوا قضاوت کند، فرقی نمی کند که آن مسجد، کوچک باشد یا بزرگ، به خاطر حدیثی که از رسول خدا ﷺ روایت شده که مردی، گمشده‌ای را در مسجد اعلام می کرد حضرت فرمود: «او را نیایی، مساجد برای ذکر خدا و نماز بنا شده‌اند».

۳۸. و از ایشان روایت شده است که فرمودند: «کودکانتان و دیوانه‌هایتان و خصومت‌هایتان و قضاوت را از مسجد دور کنید» و در احادیث شیعه مثل چنین مضمونی موجود است.

۳۹. وَ قَدْ رَوَى أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقْضِي فِي الْمَسْجِدِ وَ دَكَّهُ الْقَضَاءَ مَعْرُوفَةً إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، فَأَلَاؤُلَى جَوَازُهُ وَ فِيهِ خِلَافٌ.

۴۰. فَأَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَمَكْرُوهٌ عِنْدَ الْكُلِّ فِيهَا، وَ حُكْيَ عَنْ بَعْضِهِمْ جَوَازُهُ، وَ قَالَ يُفْتَرَشُ لَهُ نَطْعٌ وَ يُحْدُ عَلَيْهِ، فَإِنْ بَدَرَتْ مِنْهُ بَادِرَةٌ كَانَتْ عَلَى النَّطْعِ.

۴۱. وَ يُكْرَهُ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ وَ هُوَ غَضْبَانٌ، وَيُسْتَحَبُّ لَهُ إِذَا غَضِبَ أَنْ يَدَعَ الْقَضَاءَ حَتَّى إِذَا زَالَ غَضَبُهُ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ، لِمَا رَوَى عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَا يَقْضِيَ الْقَاضِي وَ لَا يَحْكُمُ الْحَاكِمُ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَ هُوَ غَضْبَانٌ.



۳۹. و البته روایت شده که امیرالمومنین عليه السلام در مسجد قضاوت می فرمود. و دکه القضا [بساطی برای قضاوت کردن] تا امروز [در آن مکان] معروف است. پس نظر بهتر این است که [قضاوت کردن در مسجد] جایز است و در این فتواها اختلاف است.

۴۰. اما برپا داشتن حدود [مجازات‌های کیفری] از نظر همه فقها، در مسجد مکروه است و از بعضی فقها نقل شده است که آن را جایز می دانند و گفته است برای این کار، فرش چرمینی پهن می کنند و بر روی آن، حد جاری می کند پس اگر آثار و علامتی از آن پخش شود، بر روی آن فرش چرمی می ریزد.

۴۱. و مکروه است که قاضی در حال خشم قضاوت کند. و بر او مستحب است که وقتی خشمگین است، قضاوت را رها کند و وقتی خشمش فروکش کرد، بین مردم قضاوت کند به خاطر حدیثی که از معصوم عليه السلام روایت شده که فرمود: «قاضی و حاکم شرعی در حالی که خشمگین است بین دو نفر، قضاوت و حکم نمی کند».

۴۲. وَ رَوَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَنْ ابْتَلَى بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَقْضِيَنَّ وَ هُوَ غَضْبَانٌ.

وَ كُلُّ مَعْنَى يَكُونُ بِهِ فِي مَعْنَى الْغَضْبَانِ كَانَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْغَضْبَانِ كَالْجُوعِ الشَّدِيدِ، وَ الْعَطَشِ الشَّدِيدِ وَ الْغَمِّ الشَّدِيدِ وَ الْفَرَحِ الشَّدِيدِ، وَ الْوَجَعِ الشَّدِيدِ، وَ مَدَافَعَةِ الْأَخْبَثَيْنِ، وَ النَّعَاسِ الَّذِي يَغْمُرُ الْقَلْبَ كُلَّ ذَلِكَ سَوَاءً.

۴۳. رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَا يَقْضِيَ الْقَاضِي الْآ وَ هُوَ شَبَعَانُ رِيَّانٌ.

۴۴. وَ رَوَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا يَقْضَى الْقَاضِي وَ هُوَ غَضْبَانٌ مَهْمُومٌ، وَ لَا مُصَابٌ مَحْزُونٌ، وَ لَا يَقْضِي وَ هُوَ جَائِعٌ.



۴۲. و ام سلمه [همسر پیامبر ﷺ] روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که به قضاوت بین مسلمانان دچار است پس درحالی که غمگین است، قضاوت نکند».

و هر چیزی که در معنا مثل خشم باشد، همان حکم خشم را دارد مثل گرسنگی شدید و غم شدید و شادی بسیار و بیماری و درد شدید و نیازمند به ادرار کردن و یا مدفوع کردن و چرتی که موجب بیهوشی قلب [و عقل] شود، همه اینها حکم یکسان دارند.

۴۳. ابوسعید خدری از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «قاضی فقط در حالی که سیر و سیراب است باید قضاوت کند».

۴۴. و عبدالرحمان بن ابی بکر از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «قاضی در حالی که خشمگین است و غم و غصه دارد نباید قضاوت کند و همچنین در حالی که مصیبت زده و ناراحت است و نباید در حالی که گرسنه است قضاوت کند».

۴۵. فَإِنْ خَالَفَ وَ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فَوَافَقَ الْحَقَّ نَعْدَ وَ لَا يُنْقَضُ حُكْمُهُ لِمَا رَوَى أَنَّ الزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ وَ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ اخْتَصَمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي شَرَاكِ الْحَرَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اسْقِ زَرْعَكَ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ أَمْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ؟ فَأَحْمَرَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ اسْقِ زَرْعَكَ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَبْلُغَ أُصُولَ الْجُدْرِ.

۴۶. فَوَجَّهَ الدَّلَالَهَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَنْزَلَ الزُّبَيْرَ عَن كَمَالِ حَقِّهِ فَقَالَ اسْقِ زَرْعَكَ فَلَمَّا كَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ حَكَمَ لِلزُّبَيْرِ بِكُلِّ حَقِّهِ فَقَالَ وَ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَبْلُغَ أُصُولَ الْجُدْرِ، فَثَبَّتَ أَنَّ حُكْمَ الْحَاكِمِ وَ هُوَ غَضَبَانٌ مَاضٍ إِذَا كَانَ حَقًّا.



۴۵. پس اگر قاضی مخالفت کرد و در حالی که چنین صفاتی که نام بردیم داشت، قضاوت کرد و به حق حکم داد، حکمش نافذ است و حکمش نقض نمی‌شود به خاطر حدیثی که روایت شده روزی زبیر بن عوام و مردی از انصار در مورد آبراهه که از زمین بالا به سمت زمین‌های پایین می‌آید و اختلاف پیدا کردند. پس از پیامبر ﷺ فرمود: «ای زبیر زراعت را آب بده سپس آب را رها کند تا به زمین همسایهات برسد پس آن مرد انصاری گفت: چون زبیر پسر عمویت است [چنین حکمی کردی]. پس صورت رسول خدا ﷺ سرخ شد و فرمود: ای زبیر زراعت را آب بده و آن قدر آب را نگه دار تا آب به پایه دیوارها برسد، [بعد برای همسایهات رها کن]».

۴۶. و کیفیت دلالت حدیث به این صورت است که پیامبر اکرم ﷺ از زبیر خواست تا از گرفتن حشش به طور کامل کوتاه بیاید پس فرمود: «زراعت را آب بده» اما هنگامی که آن مرد انصاری سخن گفت، رسول خدا ﷺ خشمگین شدند؛ سپس برای زبیر حکم فرمودند که همه حشش را بگیرد پس فرمودند: «آن قدر آب را نگه دار تا به پایه دیوارها برسد»، پس ثابت شد که حکم قاضی در حالی که خشمگین است اگر به حق باشد ثابت و نافذ است.

۴۷. وَ يُكْرَهُ لَهُ أَنْ يَتَوَلَّى الْبَيْعَ وَ الشَّرَاءَ فِيمَا يَحْضُهُ بِنَفْسِهِ، لِمَا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَا عَدَلَ
وَالِ اتَّجَرَ فِي رَعِيَّتِهِ أَبَدًا.

وَ لَا يَنْظُرُ فِي أَمْرِ ضَيْعَتِهِ وَ نَفَقَةِ عِيَالِهِ بَلْ يُوَكَّلُ مَنْ يَنْظُرُ لَهُ فِيهِ لِأَنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا يَشْغَلُهُ عَنِ
الْحُكْمِ.

۴۸. وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَكُونَ وَكَيْلُهُ مَجْهُولًا لِأَنَّهُ إِذَا عُرِفَ حُوبِي لِأَجْلِ الْقَاضِي، فَكَانَ وَكَيْلُهُ كَهُو،
فَإِنْ خَالَفَ فِي هَذَا فَبَاعَ وَ اشْتَرَى بِنَفْسِهِ فَالْتَّصُرْفُ صَحِيحٌ نَافِذٌ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِمُحَرَّمٍ، وَإِنَّمَا هُوَ مَكْرُوهٌ
لِأَجْلِ الْحُكْمِ.



۴۷. و مکروه است که خودش به شخصه، خرید و فروشی که برای خودش است را برعهده بگیرد، به
خاطر حدیثی که روایت شده پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرگز حاکمی که با رعیتش تجارت کند، به عدالت
رفتار نمی‌کند».

و به کارهای زمین [و املاکش] و نفقه خانواده‌اش نپردازد [رسیدگی نکند] بلکه کسی را وکیل بگیرد
که در آن کارها از طرف او رسیدگی کند؛ چراکه همه این کارها، او را از حکم دادن [و مسئولیتش] مشغول
می‌کند.

۴۸. و مستحب است که کسی، وکیلش را نشناسد؛ چرا که اگر شناخته شده باشد به خاطر قاضی به او
تخفیف می‌دهند. پس وکیلش مثل خودش می‌شود، البته اگر در این کارها مخالفت کرد و خودش شخصا
خرید و فروش کرده، تصرفاتش صحیح است و نافذ است، چرا که این کار حرام نیست و فقط به خاطر حکم
دادن و قضاوت مکروه است.

۴۹. فَإِذَا دُعِيَ الْقَاضِي إِلَى وَلِيْمَةٍ اسْتَحَبَّ لَهُ أَنْ يَحْضُرَهَا لِمَا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَوْ دُعِيْتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ، وَ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ.

۵۰. وَ رَوَى عَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ دُعِيَ إِلَى وَلِيْمَةٍ فَلَمْ يَجِبْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَعِنْدَ قَوْمٍ إِجَابَتُهَا مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ، وَ عِنْدَنَا مُسْتَحَبٌّ وَ لَيْسَ بِفَرَضٍ، فَإِنْ كَثُرَتْ الْوَلَائِمُ وَ أزدَحَمَتْ تَخَلَّفَ عَنِ الْكُلِّ لِأَنَّ الْقَضَاءَ قَدْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ، وَ الْإِجَابَةُ أَمَّا مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ وَ قَدْ قَامَ بِهَا غَيْرُهُ، أَوْ هُوَ مُسْتَحَبٌّ فَالِاسْتِعْغَالُ بِالْقَضَاءِ مُقَدَّمٌ عَلَيْهَا.

۵۱. وَ يَعُودُ الْمَرَضَى وَ يَشْهَدُ الْجَنَائِزَ وَ يَأْتِي مُقَدَّمُ الْعَائِبِ لِأَنَّهَا قُرْبَةٌ وَ طَاعَةٌ، فَإِنْ كَثُرَ هَذَا وَ أزدَحَمَ عَلَيْهِ حَضَرَ الْكُلِّ لِأَنَّهُ حَقٌّ يَسْهَلُ قِضَاؤُهُ وَ يَحْضُرُ لِحِظَّةٍ وَ يَنْصَرِفُ.



۴۹. پس هنگامی که قاضی به سفره مهمانی دعوت شد، مستحب است که آنجا حاضر شود؛ به خاطر روایتی که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر من برای [خوردن] گوشت ساعد حیوان دعوت شوم، حتماً اجابت می‌کنم و اگر کسی گوشت پایه حیوان را به برای من هدیه بیاورد، قبول می‌کنم».

۵۰. و از ایشان روایت شده که فرمودند: «هر کسی بر سر سفره‌ای دعوت شود اما اجابت نکند، خدا و رسولش را عصیان کرده است». و گروهی عقیده دارند اجابت [دعوت برای ولیمه] از واجب کفایی است، اما در نظر ما مستحب است و واجب نیست. پس اگر ولیمه‌ها زیاد شد و پیوسته شد، همه آن‌ها را رد کند؛ چرا که قضاوت برای او واجب عینی شده است اما اجابت مهمانی، یا واجب کفایی است که دیگران آن را برپا می‌دارند و یا مستحب است که اشتغال به قضاوت بر آن مقدم است.

۵۱. و از مریض‌ها عیادت کند و در تشییع جنازه‌ها شرکت کند و برای استقبال شخصی که تازه آمده، بیاید چرا که این کارها عبادت و قربت است؛ پس اگر این کارها زیاد شد و پیوسته برای او پیش آمد، در همه آن‌ها حاضر شود چراکه آن حقی است که ادای آن آسان است و لو یک لحظه حاضر شود و برود.

۵۲. فَإِذَا حَضَرَ الْقَاضِي بَلَدَ وِلَايَتِهِ فَأَوَّلُ مَا يَبْدُءُ بِهِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَى الْحَاكِمِ الْمَعْرُوزِ فَيَأْخُذَ دِيْوَانَ الْحُكْمِ إِلَيْهِ نَعْنِي بِذَلِكَ مَا عِنْدَهُ مِنْ وَثَائِقِ النَّاسِ، وَحُجَجِهِمْ مِنَ الْمَحَاضِرِ وَ السَّجَلَاتِ فَإِنَّ مِنْ عَادَةِ الْقُضَاةِ إِذَا حَكَمُوا بِشَيْءٍ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ فِي سَجَلٍ عَلَى نُسَخَتَيْنِ، نُسخَهُ فِي يَدِ الْمَحْكُومِ لَهُ، وَ نُسخَهُ فِي دِيْوَانِ الْحَاكِمِ احْتِيَاطاً، فَمَتَى ضَاعَتْ حُجَّتُهُ سَكَنَ إِلَى مَا فِي دِيْوَانِ الْحُكْمِ.

۵۳. وَ يَكُونُ فِيهِ كُتُبُ الْوَقْفِ فَإِنَّ الْعَادَةَ أَنَّ الْقُضَاةَ يَجِدُّوْنَ كُتُبَ الْوَقْفِ كُلَّمَا اخْتَلَقَتْ أَوْ مَاتَ شُهُودُهَا، وَ يَكُونُ فِيهِ وَدَائِعُ النَّاسِ أَيْضاً، فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُودِعُ كُتُبَهُ وَ وَثَائِقَهُ دِيْوَانَ الْحَاكِمِ احْتِيَاطاً، فَإِنَّ دِيْوَانَ الْحُكْمِ أَحْفَظُ لَهَا.



۵۲. پس هنگامی که قاضی به شهر مورد ولایتش حاضر شد، اولین کاری که باید بکند این است که کسی را نزد قاضی عزل شده می‌فرستد، تا دفتر احکام و عهود او را بگیرد. منظور من از دفتر، هر آنچه از وثیقه‌های مردم و حجت‌های آنان و دفاتر اسناد و دعاوی است که در نزد او بوده؛ چرا که عادت قاضیان این است که وقتی به چیزی حکم می‌کنند، آن را در دفتری در دو نسخه قرار می‌دهند، یک نسخه را به دست کسی که حکم به نفع شده می‌دهند و یک نسخه را در دفتر حاکم احتیاطاً نگه می‌دارند، تا هر وقت سند و حجت محکوم‌له گم شد، به آنچه در دفتر احکام است، دل خوش دارند.

۵۳. و از دیگر چیزها که در دفتر احکام و عقود است، اسناد وقف‌هاست؛ چرا که عادت و رویه بر این است که هر وقت اسناد موقوفات خراب شد یا شهود آن‌ها فوت کرد، قاضیان آن‌ها را مجدداً احیا می‌کنند، و همچنین امانت‌های مردم در آن دفتر دیوان است، چرا که بعضی از مردم اسناد و وثیقه‌های خود را احتیاطاً در دیوان حاکم شرع به امانت می‌گذارند چون حاکم برای این اسناد امن‌تر و محفوظ‌تر است.

۵۴. وَ إِنَّمَا قُلْنَا يَا أَخَذُ الدِّيَّوَانُ إِلَيْهِ لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ فِي يَدِهِ قَدْ عَزَلَ عَنِ النَّظَرِ وَ صَارَ النَّظْرُ إِلَيْهِ، فَيَدْفَعُ مَا فِي يَدَيْهِ إِلَيْهِ فَإِذَا حَصَلَ الدِّيَّوَانُ عِنْدَهُ حَرَجَ إِلَى الْمَجْلِسِ الَّذِي يَجْلِسُ فِيهِ لِلْقَضَاءِ رَاكِباً إِنْ كَانَ لَهُ مَرْكُوبٌ أَوْ مَاشِيّاً إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْكُوبٌ.

۵۵. وَ كَلَّمَا مَرَّ بِقَوْمٍ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ مَنْ عَلَى يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ، لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يُسَلِّمُ الرَّاَكِبُ عَلَى الْمَاشِي وَ الْقَائِمُ عَلَى الْقَاعِدِ، وَ الْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ، فَإِذَا وَصَلَ إِلَى مَجْلِسِهِ سَلَّمَ إِلَى مَنْ سَبَقَ إِلَيْهِ مِنَ الْوُكَلَاءِ وَ الْخُصُومِ.

۵۶. فَإِنْ كَانَ مَجْلِسُهُ فِي الْمَسْجِدِ صَلَّى حِينَ يَدْخُلُهُ رَكَعَتَيْنِ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ، لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَكَانُ مَسْجِداً كَانَ بِالْخِيَارِ بَيْنَ أَنْ يَصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ إِنْ كَانَ وَقْتاً يَجُوزُ النَّافِلَةَ فِيهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَتْرَكَ.



۵۴. و همانا ما گفتیم قاضی جدید دفتر دیوان را بگیرد، زیرا کسی که دفتر در دستش بود از نظر کردن و بررسی آن‌ها، عزل شده و اکنون بررسی دفاتر به قاضی جدید رسیده؛ پس آنچه را که در دستش بوده به قاضی جدید می‌دهد و هنگامی که دفتر اسناد در دست او قرار گرفت، اگر مرکب سواری دارد، سواره و اگر مرکب سواری ندارد، پیاده به مجلسی که در آن برای قضاوت می‌نشیند حرکت کند.

۵۵. و هر وقت که بر گروهی گذر کرد بر هر کسی که در راست و چپش بود سلام کند به خاطر حدیثی که از نبی اسلام ﷺ روایت شده که فرمودند: «سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و گروه اندک بر گروه بسیار سلام کند.» پس هنگامی که به مجلس حکمش رسید، بر هر کسی از وکلا و طرفین دعوا که بر او در سلام کردن سبقت گرفت، سلام کند.

۵۶. پس اگر مجلس قضاوتش در مسجد بود هنگامی که داخل آن شود دو رکعت نماز تحیت مسجد ادا کند، به خاطر حدیثی از پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «اگر یکی از شما داخل مسجد شد، ننشیند تا اینکه دو رکعت نماز بخواند.» و اگر مجلس داوری، مسجد نبود، اگر وقتی است که نماز مستحبی در آن جایز است، مخیر است که دو رکعت نماز بخواند و یا نخواند.

۵۷. وَ يُفْرِشُ لَهُ مَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ وَحَدَهُ مِنْ حَصِيرٍ أَوْ بَسَاطٍ أَوْ غَيْرِهِ

۵۸. وَ لَا يَجْلِسُ عَلَى التَّرَابِ وَ لَا عَلَى بَارِيَةِ الْمَسْجِدِ لِأَنَّهُ أَهْيَبُ لَهُ فِي عَيْنِ الْخُصُومِ وَ أَنْفَذُ لِأَمْرِهِ، وَ يَجْلِسُ عَلَيْهِ وَحَدَهُ لِتَمَيِّزٍ مِنْ غَيْرِهِ عِنْدَ تَقَدُّمِ الْخَصْمِ إِلَيْهِ وَ يَكُونُ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْقِبْلَةِ لِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتَقْبَلَ بِهِ الْقِبْلَةَ فَإِذَا جَلَسَ يَكُونُ عَلَى رَأْسِهِ ثَقَّةٌ يَرْتَبُ النَّاسُ بِقَدَمِ السَّابِقِ فَالسَّابِقُ وَ الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، وَ لَا يُقَدِّمُ مَنْ تَأَخَّرَ وَ يُؤَخِّرُ مَنْ تَقَدَّمَ لِأَنَّ السَّابِقَ أَحَقُّ مِنْ غَيْرِهِ.

۵۹. ثُمَّ يَنْظُرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ يَكْتُبُ لِنَفْسِهِ كَتَبَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَكْتُبُ لِنَفْسِهِ اتَّخَذَ كَاتِبًا ثَقَّةً حَافِظًا، وَ يَجْلِسُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالْقُرْبِ مِنْهُ، بِحَيْثُ يَشَاهِدُ مَا يَكْتُبُهُ، وَ سُنْبِينٌ صَفَةَ الْكِتَابِ فِيمَا بَعْدُ.



۵۷. فرش برای او پهن کنند که روی آن بنشیند به تنهایی؛ اعم از اینکه حصیر یا فرش [گلیم] و ... باشد.

۵۸. و بر روی خاک و حصیر و در گاهی مسجد نشیند؛ چراکه این کار سبب می‌شود در چشم طرفین دعوا با هیبت‌تر باشد و حکمش نافذتر باشد. و به تنهایی بر روی آن گلیم فرش بنشیند تا وقتی طرفین دعوا به نزد او می‌آیند، از دیگران متمایز گردد و به طرف قبله بنشیند، به خاطر حدیثی که از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند: «بهترین مجالس آن است که رو به قبله باشد». پس هنگامی که [در مجلس حکم] نشست، یک شخص مورد اعتمادی بالای سرش باشد تا مردم را مرتب کند، اول آن که زودتر آمد را مقدم بدارد، بعد نفر بعدی، و کسی که دیر آمده را مقدم نکند و کسی که زودتر آمده را موخر نکند؛ چرا که سبقت گیرنده از دیگری، حق بیشتری دارد.

۵۹. سپس در دعوا نگاه کند، پس اگر خودش می‌نویسد، آنچه که به آن نیاز دارد را بنویسد و اگر خودش نمی‌نویسد، یک نویسنده که مورد اعتماد و احتفاظ باشد را بگیرد [تا برایش بنویسد] و در مقابلش نزدیک به او بنشیند، به طوری که آن چه را که می‌نویسد، مشاهده کند و ما در ادامه خصوصیات آن نامه و حکم را بیان می‌کنید.

۶۰. وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي مَجْلِسِهِ أَهْلُ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، وَ عِنْدَ الْمُخَالَفِ مِنْ أَهْلِ كُلِّ مَذْهَبٍ وَاحِدٌ حَتَّى أَنْ حَدَّثْتُ حَادِثَةً يَفْتَقِرُ فِيهَا إِلَى أَنْ يَسْأَلَهُمْ عَنْهَا لِيَتَذَكَّرَ جَوَابَهُ فِيهَا، وَ دَلِيلُهُ عَلَيْهَا، فَإِنْ كَانُوا بِالْقُرْبِ ذَاكَرَهُمْ، وَ إِنْ كَانُوا بِالْبُعْدِ اسْتَدْعَاهُمْ إِلَيْهِ وَ إِذَا حَكَمَ بِحُكْمٍ فَإِنْ وَافَقَ الْحَقُّ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يُعَارِضَهُ فِيهِ وَ إِنْ أَخْطَأَ وَجَبَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُنَبِّهُوهُ عَلَيْهِ.

۶۱. وَ قَالَ الْمُخَالَفُ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ وَ إِنْ حَكَمَ بِالْبَاطِلِ عِنْدَهُ، لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ حُكْمُهُ بِاجْتِهَادِهِ وَجَبَ عَلَيْهِ الْعَمَلُ بِهِ، فَلَا يُعْتَرِضُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ فَرَضُهُ، إِلَّا أَنْ يَخَالَفَ نَصَّ الْكِتَابِ أَوْ سُنَّةِ أَوْ إِجْمَاعًا أَوْ قِيَاسًا لَا يَحْتَمِلُ إِلَّا مَعْنَى وَاحِدًا فَإِنَّ ذَلِكَ يُنْكَرُ عَلَيْهِ،

۶۲. وَ قَدْ قُلْنَا إِنَّهُ إِنْ أَصَابَ الْحَقُّ نَفَذَ حُكْمَهُ، وَ لَا يُعْتَرِضُ عَلَيْهِ، وَ إِنْ أَخْطَأَ وَجَبَ عَلَى كُلِّ مَنْ حَضَرَهُ أَنْ يُنَبِّهَهُ عَلَى خَطَأِهِ، وَ لَا قِيَاسَ عِنْدَنَا فِي الشَّرْعِ وَلَا اجْتِهَادٍ، وَ لَيْسَ كُلُّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبًا.



۶۰. و شایسته است در مجلس قضاوت اهل علم از شیعیان حضور داشته باشند. در نظر فقهای اهل سنت، فتوا بر این است که از هر مذهب، یک نفر حاضر باشد، اگر حادثه‌ای پیش آمد که نیاز بود درباره آن از آن‌ها سوال کند، جوابش را به او یادآوری کنند و او را به جواب آن مسئله راهنما باشند. پس اگر آنان نزدیک بودند، با آن‌ها گفتگو و مذاکره کند و اگر دور بودند آنان را به سوی خود فرا خواند. و هنگامی که به حکمی رای داد، اگر موافق حقیقت بود، هیچ کس حق ندارد که با او در آن حکم مخالفت کند و اگر خطا کرد، بر آن‌ها واجب است که او را به حکم حقوق متوجه کنند.

۶۱. و فقیه اهل سنت می‌گوید: هیچ کس حق ندارد حکم او را رد کند، هر چند در نظر او، آن حکم باطل باشد؛ چرا که اگر حکمش با اجتهادش صادر شده، بر او واجب است که به اجتهادش عمل کند؛ پس نسبت به آنچه بر او واجب شده به او اعتراض نمی‌شود؛ مگر اینکه مخالف صریح قرآن و سنت پیامبر و یا اجماع مسلمین باشد و یا قیاسی باشد که جز یک معنا بر آن محتمل نیست که در این صورت بر او انکار می‌شود.

۶۲. و ما گفته‌ایم که اگر قاضی به حکم واقعی و حقیقت رسید حکمش نافذ است و اعتراضی بر او نمی‌شود، و اگر خطا کرد، بر هر کسی که در محضرش حاضر باشد، واجب است که او را بر خطایش آگاه کند. و در نظر ما قیاس و اجتهاد [در مقابل نص] در شرع نیست. و این طور نیست که هر مجتهدی به حقیقت امر برسد [از این رو به شیعه مخطئه می‌گویند].

۶۳. وَ يَنْبَغِي أَنْ يَحْضَرَ عِنْدَهُ شُهُودُ الْبَلَدِ، فَإِنْ كَانَ ذَا جَانِبٍ وَاحِدٍ أَحْضَرَهُمْ، وَإِنْ كَانَ ذَا جَانِبَيْنِ أَحْضَرَهُمْ عِنْدَهُ لِيَسْتَوْفِيَ بِهِمْ فِي الْحُقُوقِ وَيُنْبِتَ بِهِمُ الْحُجُجَ وَ الْمَحَاضِرَ وَ السَّجَلَاتِ .

۶۴. فَأَمَّا مَوْضِعُ جُلُوسِهِمْ فَإِنْ كَانَ الْحَاكِمُ يَحْكُمُ بِلِعْمِهِ، فَإِنْ شَاءَ اسْتَدِنَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ بَاعَدَهُمْ لِأَنَّهُ إِذَا كَانَ يَقْضِي بِلِعْمِهِ فَمَتَى أَقَرَّ عِنْدَهُ مُقَرَّبٌ بِحَقٍّ ثُمَّ رَجَعَ عَنْهُ حَكْمٌ عَلَيْهِ بِلِعْمِهِ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الشَّهَادَةِ عَلَى إِقْرَارِهِ، وَإِنْ كَانَ مِمَّنْ لَا يَقْضِي بِلِعْمِهِ اسْتَدِنَاهُمْ إِلَيْهِ بِحَيْثُ يَسْمَعُونَ كَلَامَ الْخَصْمَيْنِ كَيْلَا يَقْرَ مِنْهُمْ مُقَرَّبٌ ثُمَّ يَرْجِعُ عَنْهُ فَإِذَا رَجَعَ عَنْهُ شَهِدَ بِهِ عِنْدَهُ شَاهِدَانِ وَ حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْبَيِّنَةِ لَا بِلِعْمِهِ .



۶۳. و شایسته است که شهود شهر در نزدش حاضر شوند؛ پس اگر فقط از جانب یک طرف، شاهد بودند آن‌ها را احضار می‌کند و اگر از جانب هر دو طرف شاهد باشند، آن‌ها را در نزد خود حاضر می‌کند تا با شهادتشان حق‌ها را بگیرد و صحبت‌ها و حجت‌ها و وثیقه‌ها و اسناد اثبات شود.

۶۴. مکان نشستن آنها: پس اگر قاضی از کسانی است که به علم خودش حکم می‌کند، پس اگر خواست شهود را به طرفین دعوا نزدیک می‌کند و اگر خواست آن‌ها را دور می‌کند؛ چرا که قاضی به علم خودش قضاوت می‌کند. پس اگر کسی در نزد او اقرار به حقی کرد سپس از اقرار خودش برگشت، قاضی با علم خودش بر علیه او حکمی کند و نیازی به شهادت بر اقرار مُقَرَّبِ ندارد، و اگر قاضی از کسانی است که به علم خودش حکم نمی‌دهد [بلکه از کسانی است که بر طبق شهود و قسم‌ها در ظاهر حکم می‌کند] آن شاهد‌ها را به طرفین دعوا نزدیک می‌کند به طوری که کلام طرفین دعوا را بشنوند، تا مبدا یکی از آن‌ها اقراری بکند و سپس از اقرار خود برگردد که در این صورت اگر از اقرارش برگشت، دو شاهد در نزد او به آن اقرار شهادت می‌دهند و حاکم طبق شهادت شهود بر علیه اقرار کننده، حکم می‌کند نه بر طبق این علمش.

۶۵. فَإِذَا جَلَسَ لِلْقَضَاءِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَنْظُرُ فِيهِ حَالُ الْمُحْبَسِينَ فِي حَبْسِ الْمَعْرُورِ لِأَنَّ الْحَبْسَ عَذَابٌ فَيُخَلِّصُهُمْ مِنْهُ، وَ لِأَنَّهُ قَدْ يَكُونُ مِنْهُمْ مَنْ تَمَّ عَلَيْهِ الْحَبْسُ بِغَيْرِ حَقٍّ.

۶۶. فَإِذَا ثَبَتَ هَذَا فَتَرْتِيبُ ذَلِكَ أَنْ يَبْعَثَ إِلَى الْحَبْسِ ثَقَّةً يَكْتُبُ اسْمَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي رُقْعَةٍ مُفْرَدَةٍ، وَيَكْتُبُ اسْمَ مَنْ حَبَسَهُ وَ بِمَا ذَا حَبَسَهُ، فَإِذَا فَرَعَ مِنْ هَذَا نَادَى فِي الْبَلَدِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَلَّا إِنَّ الْقَاضِيَّ فَلَانَ يَنْظُرُ فِي أَمْرِ الْمُحْبَسِينَ، فَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَى مُحْبُوسٍ حَقٌّ فَلْيَحْضُرْ يَوْمَ كَذَا وَ يَأْخُذْ الْوَعْدَ الْيَوْمَ الرَّابِعَ،



۶۵ و هنگامی که قاضی به قضاوت نشست اولین چیزی که بررسی می‌کند، احوال زندانی‌هایی است که در حبس حاکم قبلی که عزل شده قرار گرفته‌اند؛ زیرا حبس مجازاتی است که حاکم جدید آن‌ها را از آن آزاد می‌کند. و به این دلیل که بعضی از آن زندانی‌ها، مجازات حبس شان به ناحق بوده است.

۶۶ پس هنگامی که این امر ثابت شد، کیفیت رسیدگی به این شکل است که یک فرد مورد اعتمادی را به زندان می‌فرستد تا اسم هر یک از زندانی‌ها را در کاغذ جداگانه‌ای بنویسد و اسم کسی که او را حبس کرده و اینکه به چه دلیل زندانی شده را می‌نویسد، پس هنگامی که از این کار فارغ شد، تا سه روز در شهر ندا می‌دهند که ای مردم، قاضی فلانی در کار زندانی‌ها رسیدگی کرد، پس هر کسی که بر گردن یک زندانی حقی دارد باید در فلان روز حاضر شود، و آن روزی را که وعده می‌دهد، روز چهارم قرار دهد [چون تا سه روز که ندا کنندگان، ندا می‌دهند].

۶۷. فَيُخْرَجُ فِي الرَّابِعِ إِلَى مَجْلِسِهِ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، فَيُخْرَجُ رُفْعَةً فَيُنَادِي مُنَادِيَهُ: هَذِهِ رُفْعَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْمَحْبُوسِ فَمَنْ كَانَ خَصْمَهُ فَلْيَحْضُرْ، فَإِذَا حَضَرَ خَصْمُهُ بَعَثَ إِلَيْهِ فَأَخْرَجَهُ ثُمَّ يَخْرُجُ رُفْعَةً أُخْرَى وَيَصْنَعُ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى يَحْضُرَ عِنْدَهُ الْعَدَدُ الَّذِي يُتِمَّكُنُ أَنْ يَفْصَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ خُصُومِهِمْ

۶۸. فَإِذَا اجْتَمَعُوا أَخْرَجَ الرُّفْعَةَ الْأُولَى فَيَقُولُ أَيْنَ خَصْمُهُ فَإِذَا حَضَرَ عِنْدَهُ لَمْ يَسْأَلِ الْحَابِسَ لَمْ حَبَسْتَهُ لِأَنَّهُ مَا حَبَسَهُ إِلَّا بِحَقِّ لِكِنَّهُ يُسْأَلُ الْمَحْبُوسَ فَيَقُولُ لَهُ هَذَا خَصْمُكَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ، قَالَ لَهُ بِمَاذَا حَبَسُكَ؟



۶۷. پس در روز چهارم به مجلس حکمش، به همان صورت که ذکر کردیم خارج می‌شود، پس از آن کاغذ را خارج می‌کند و منادی اعلام می‌کند: این پرونده فلانی پسر فلانی است که در زندان محبوس است پس هر کسی که طرف دعوای اوست، حاضر شود؛ پس هنگامی که طرف دعوایش حاضر شد، کسی را به نزد آن زندانی می‌فرستد و او را خارج می‌کند سپس پرونده دیگری را بیرون می‌آورد و به همان ترتیب عمل می‌کند تا تعداد شکایت‌هایی که می‌تواند بین آن زندانی‌ها و طرف دعوا ایشان فیصله دهد حاضر شوند.

۶۸. پس هنگامی که [زندانی‌ها و شاکیانشان] حاضر شدند، پرونده اول را بیرون می‌آورد پس می‌گوید شاکی‌اش کجاست؟ پس هنگامی که زندانی و شاکی‌اش در نزد او حاضر شدند، از شاکی که او را زندانی کرده سوال نمی‌کند که چرا او را به زندان افکندی؟ چرا که او به حق به زندان رفته است ولیکن از خود زندانی سوال می‌کند و به او می‌گوید: این همان شاکی توست؟ پس اگر گفت بله، قاضی به او می‌گوید: دلیل زندان رفتنت چیست؟

۶۹. فَأَجْوَابُ يَنْقَسِمُ خَمْسَةَ أَقْسَامٍ أَحَدَهَا يَقُولُ حَبْسَنِي بَدِينٍ وَأَنَا بِهِ مَلِيٌّ وَفِيَّ عَنِّي قِيلَ لَهُ فَأَقْضِ دَيْنَكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَطْلُ الْغَنِيِّ ظَلْمٌ فَإِنْ فَعَلْتَ وَإِلَّا حَبْسْنَاكَ حَتَّى تَقْضِيَهُ.

۷۰. وَإِنْ قَالَ الدَّيْنُ عَلَيَّ وَأَنَا مُعْسِرٌ لَا أَقْدِرُ عَلَى فِضَائِهِ نُظِرْتُ فِي سَبَبِ الدَّيْنِ فَإِنْ كَانَ مَالٌ حَصَلَ فِي يَدَيْهِ كَالْقَرْضِ وَ الشَّرَاءِ وَ الصُّلْحِ وَ الْعَصْبِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُهُ بِالْإِعْسَارِ، لِأَنَّ الْأَصْلَ الْغِنَا وَ حُصُولَ الْمَالِ حَتَّى يَثْبُتَ زَوَالُهُ.

۷۱. فَإِنْ كَانَ سَبَبُ ثُبُوتِهِ مِنْ غَيْرِ مَالٍ حَصَلَ فِي يَدَيْهِ كَالْمَهْرِ وَ أَرْضِ الْجَنَابَةِ وَإِتْلَافِ مَالِ الْغَيْرِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ، نُظِرْتُ، فَإِنْ عَرِفَ لَهُ مَالٌ غَيْرُ هَذَا كَالْمِيرَاثِ وَ الْعَنِيْمَةِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُهُ أَيْضاً فِي الْإِعْسَارِ لِأَنَّ الْأَصْلَ الْمَالُ فَإِنْ أَقَامَ الْبَيِّنَةَ بِهَلَاكِ الْمَالِ وَ أَنَّهُ مُعْسِرٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ بَعِيرٌ يَمِينٌ، لِأَنَّ الظَّاهِرَ مَا قَامَتْ بِهِ الْبَيِّنَةُ.



۶۹. پس جواب این سوال پنج قسمت است: یک جواب اینک می گوید: مرا به خاطر یک بدهی به زندان افکنده و من توان پرداخت آن بدهی را دارم و پول کافی دارم و بی نیاز هستم. به او گفته می شود، دین خود را پرداخت کن؛ چرا که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «شخص دارا اگر بدهی خود را عقب بیندازد ظلم کرده است» پس اگر پرداخت کردی که هیچ وگرنه زندانیات می کنم تا بدهی خود را ادا کنی.

۷۰. و اگر شخص زندانی بگوید: من بدهی دارم اما ورشکسته هستم، نمی توانم بدهی هایم را ادا کنم، سبب بدهی او بررسی می شود پس اگر سبب بدهی اش مالی بوده که در دستش حاصل شده؛ مثل قرض گرفتن، خرید کردن، صلح، غصب کردن و مانند آن، در این صورت ادعای او مبنی بر اعصار و ورشکستگی قبول نمی شود؛ چراکه اصل [در هر کسی] این است که غنی است و مال در دستش قرار گرفته تا این که ثابت شود غنی بودن او از بین رفته است.

۷۱. و اگر سبب بدهکاری اش، مالی بوده که در دستش قرار نگرفته؛ مثل مهریه، ارش جنایت و تلف کردن مال دیگران و مانند آن، بررسی می شود؛ پس اگر یک مالی به جز این بدهی برای او کشف شد [شناخته شد] مثل ارث، غنیمت جنگی و مانند آن، باز ادعای اعسارش قبول نمی شود؛ چون اصل این است که آن مال [ارث، غنیمت و غیره] هنوز وجود دارد و اگر شهود اقامه کرد که آن مال از بین رفته است، و آن شخص ورشکسته شده؛ پس ادعای او بدون قسم خوردن قبول می شود، چرا که حکم در ظاهر همان است که شهود به آن شهادت داده اند.

۷۲. وَ أَمَا إِنْ كَانَ سَبَبُهُ غَيْرَ مَالٍ حَصَلَ فِي يَدَيْهِ وَ لَمْ يُعْرِفْ لَهُ مَالًا أَصْلًا فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ لِأَنَّ الْأَصْلَ أَنْ لَا مَالَ - وَ مَعَ يَمِينِهِ، لِجَوَازِ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ.

۷۳. فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّ الْقَوْلَ قَوْلُهُ مَعَ يَمِينِهِ إِذَا كَانَ الْأَصْلُ الْفَقْرَ وَ الْعَدَمَ نُظِرَتْ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَ الْمُدْعَى بَيِّنَةٌ بِالْمَالِ حَلَفَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ أَنْ لَا مَالَ لَهُ، فَإِذَا حَلَفَ نَادَى مُنَادِي الْقَاضِي ثَلَاثًا إِنْ فَلَانًا قَدْ فَصَلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ حَصْمِهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ حَصْمٍ؟ فَإِنْ حَضَرَ نَظَرَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ لَمْ يُظْهَرْ لَهُ حَصْمٌ أَطْلَقَهُ بَعِيرٍ يَمِينٍ أَنَّهُ لَا حَصْمَ لَهُ، لِأَنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ حُبِسَ لِحَصْمٍ وَاحِدٍ حَتَّى يَعْلَمَ غَيْرَهُ.



۷۲. اما اگر سبب بدهی‌اش مالی نیست که در دستش قرار گرفته و اصلاً برای او مال دیگری هم یافت نشد، پس ادعای او قبول است؛ زیرا در صورتی که قسم بخورد، اصل بر این است که مال ندارد، چون جایز است که مال داشته باشد.

۷۳. پس هنگامی که ادعای او با قسم خوردنش ثابت شد، اگر اصل بر نداری و فقر باشد مهلت داده می‌شود، پس اگر مدعی شاهی نداشت که شهادت دهد او مال دارد، مدعی علیه [زندانی] قسم می‌خورد که مال ندارد؛ پس هنگامی که مدعی علیه قسم خورد، منادی قاضی سه روز اعلام می‌کند که دعوی بین فلان زندانی و شاکي فیصله پیدا کرد، آیا شاکي دیگری دارد؟ پس اگر شاکي دیگری حاضر گشت، به دعوی آن‌ها هم رسیدگی می‌شود، و اگر شاکي دیگری برای او پیدا نشد، بدون اینکه زندانی قسم بخورد که شاکي دیگری ندارد او را آزاد می‌کند؛ چرا که حکم ظاهری این است که زندانی فقط به خاطر شهادت یک نفر به زندان رفته است، مگر اینکه شاکي دیگری شناخته شود.

۷۴. وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مَعَ الْمُدْعَى بَيِّنَةٌ بَأَنَّ لَهُ مَالًا نَظَرْتُ فَإِنْ أَبْهَمَتِ الْبَيِّنَةُ الشَّهَادَةَ وَ لَمْ يُعَيَّنِ الْمَالَ، لَمْ يُسْمَعْ شَهَادَتُهُ، لِأَنَّهَا بِمَجْهُولٍ، وَ إِنْ عَيَّنَتِ الْمَالَ فَقَالَ لَهُ الدَّارُ الْفُلَانِيَّةُ وَ الْعِقَارُ الْفُلَانِي سَأَلْتَاهُ عَنْهُ فَإِنْ قَالَ صَدَقْتُ الْبَيِّنَةُ الْمَالَ لِي وَ قَدْ ذَهَبَ عَلَيَّ أَنَّهُ كَانَ لِي، صَدَقْنَا وَ كَلَّفْنَا قَضَاءَ الدَّيْنِ مِنْهُ.

۷۵. فَإِنْ قَالَ مَا هُوَ لِي وَ لَا حَقٌّ لِي فِيهِ، فَمَا أَنْ يُقَرَّ بِهِ لِزَيْدٍ أَوْ لَا يُقَرَّ بِهِ لِأَحَدٍ، فَإِنْ لَمْ يُقَرَّ بِهِ لِأَحَدٍ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ مِلْكُهُ وَ مَالُهُ، وَ كَلَّفْنَا الْقَضَاءَ، وَ إِنْ قَالَ هُوَ لِزَيْدٍ سَأَلْنَا زَيْدًا فَإِنْ رَدَّ الْإِقْرَارَ وَ قَالَ مَا لِي قَبْلَهُ مَالٌ، فَلْنَا قَدْ ثَبَتَ بِالْبَيِّنَةِ أَنَّ الْمَالَ لَكَ فَاقْضِ مِنْهُ دَيْنَكَ، لِأَنَّ أَحَدًا لَا يَدْعِيهِ.



۷۴. اما اگر مدعی، شهودی داشت که شهادت می‌دهند او مال دارد، مهلت داده می‌شود، پس اگر شهود، شهادت دهند و مشخص نکنند آن مال چیست، شهادت شهود شنیده نمی‌شود؛ چرا که آن شهادت مجهول است. و اگر نوع مال را مشخص و معین کردند و گفتند مثلاً فلان خانه و فلان زمین برای او است، از او درباره آن [خانه و زمین] سوال می‌کنیم. پس اگر گفت شهود راست می‌گویند و آن مال برای من است، اما یادم رفته بود آن مال من است، او را تصدیق می‌کنیم و او را مجبور می‌کنیم که بدهی اش را از آن مال ادا کند.

۷۵. اما اگر گفت آن مال من نیست و من در آن هیچ حقی ندارم، پس یا اقرار می‌کند که آن خانه یا زمین مال زید [مثلاً] هست و یا اقرار به کسی نمی‌کند، پس اگر به نفع کسی اقرار نکرد، ظاهر این است که آن مال [که بینه به آن شهادت دادند] برای او است و ملک خودش است و او را مجبور می‌کنیم که از آن مال بدهی‌اش را بپردازد، و اگر گفت آن مال متعلق به زید است، از زید سوال می‌کنیم؛ پس اگر زید اقرار او را رد کرد و بعد گفت من مالی در گردن او ندارم، ما به زندانی می‌گوییم با شهود [بینه] ثابت شد که آن مال برای توست؛ پس بدهی‌ات را از آن پرداخت کن؛ چرا که هیچ کس ادعایی نسبت به آن ندارد.

۷۶. وَإِنْ قَالَ زَيْدٌ صَدَقَ هُوَ لِي لَمْ يَحُلْ زَيْدٌ مِنْ أَحَدٍ أَمْرَيْنِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهُ بَيِّنَةٌ أَوْ لَا بَيِّنَةَ مَعَهُ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ بَيِّنَةٌ أَنْ الْمَالَ لَهُ، كَانَتْ بَيِّنَتُهُ أَوْلَى مِنْ بَيِّنَةِ الْمُدَّعَى لِأَنَّ لَهُ الْيَدَ بِإِقْرَارِ الْمُحْبُوسِ، وَبَيِّنَتُهُ بَيِّنَةُ الدَّاخِلِ فَقَضَيْنَا بِهَا، وَاسْقَطْنَا الْخَارِجَةَ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَيِّنَةٌ فَقَدْ حَصَلَ لَهُ إِقْرَارُ الْمُحْبُوسِ بِأَنَّ الدَّارَ لَهُ، وَمَعَ الْحَالَتَيْنِ الْبَيِّنَةُ أَنَّ الدَّارَ لِلْمُحْبُوسِ فَهَلْ يُقْضَى بِهَا لِزَيْدٍ أَمْ لَا؟

۷۷. قَالَ قَوْمٌ يُقْضَى بِهَا لَهُ، لِأَنَّ الْبَيِّنَةَ يَشْهَدُ بِهَا لِلْمُحْبُوسِ وَهُوَ مُكْذَّبٌ، وَمَنْ كَذَبَ بَيِّنَةً فِيمَا شَهِدَتْ بِهِ لَهُ سَقَطَتْ، وَيَكُونُ الدَّارُ لِزَيْدٍ، وَقَالَ آخَرُونَ إِنَّا نَقْضِي بِالْدَّارِ أَنْ يُبَاعَ فِي الدِّينِ لِأَنَّ الْبَيِّنَةَ شَهِدَتْ بِشَيْئَيْنِ أَحَدُهُمَا الْمَالَ لِلْمُحْبُوسِ، وَالثَّانِي يُقْضَى دَيْنُهُ مِنْهَا، فَإِذَا قَالَ لَيْسَتْ لِي صَدَقَ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَلَمْ يُصَدَّقْ فِي حَقِّ الْغُرَمَاءِ فَيُبَاعَ فِي الدِّينِ.



۷۶. و اگر زید گفت: او راست می گوید، آن مال برای من است، زید از دو حال خارج نیست: یا شهودی دارد و یا شاهد ندارد. پس اگر شهودی داشت که آن مال متعلق به اوست، بینه و شهود او بر شهود مدعی [طلب کار از زندانی] اولویت دارند، چرا که با اقرار شخص زندانی، زید بر آن مال، ید مالکانه دارد و بینه و شهود او شهود داخل است، پس به موجب آن شهود، به نفع او [زید] حکم می کنیم و شهود خارج را رد می کنیم. و اگر زید شهادی نداشت و فقط اقرار شخص زندانی به نفع او بود که آن خانه برای او است، و در هر دو حالت، شهود شهادت دادند که خانه برای شخص زندانی است آیا در این صورت به نفع زید حکم می شود یا نه؟

۷۷. عده ای گفته اند آن خانه به نفع زید حکم می شود، چرا که شهود شهادت دادند آن خانه برای شخص زندانی است و او شهود را تکذیب می کند و کسی که شهادت شهودی را که به نفع از شهادت دادند تکذیب کند، آن شهادت ساقط می شود و آن خانه برای زید می شود. و گروه دیگری [از فقها] گفته اند: ما حکم می کنیم که خانه برای پرداخت بدهی [زندانی] فروخته شود، چرا که شهود به دو چیز شهادت داده اند: یکی اینکه آن مال برای شخص زندانی است و دوم اینکه بدهی اش را با آن مال ادا می کند، پس اگر شخص محبوس گفت: آن خانه برای من نیست، در حق خودش، اقرارش صادق است، اما در حق طلبکارانش، اقرارش صحیح نیست پس آن مال برای پرداخت بدهی اش فروخته می شود.